

# به پیش!

اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

شماره ۷۱، سه شنبه ۲ اسفند ۱۳۹۰، ۲۱ فوریه ۲۰۱۲

## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

۴-۱۵

ایرج آدرین

## حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

۱۶-۲۶

احمد شقاقی

های کودتاجی که در انتخابات ریاست جمهوری تابستان ۸۸ هرگونه تقلب را در رژیم اسلامی بطور ساختاری غیرممکن می دانستند اکنون به افشای طرحهای تقلب دولت احمدی نژاد که مجری انتخابات است، مشغولند. در حالیکه بیت خامنه ای و کودتاجیان درگیر آنند که چه کسانی را به مجلس نهم ببرند، مردم، جنبشهای اجتماعی و طبقاتی و نیروهای اپوزیسیون ایران بی اعتنا به این اموردن زیرا ربطی به مصائبی که مردم با آن درگیرند، تحریمهای اقتصادی، احتمال حمله نظامی به ایران و عواقب ناشی از آن ندارد. موضوع اصلی در مرکز سیاست ایران ناکارآمد شدن استراتژی انتخاباتی لیبرالها و اصلاح طلبان و تلاش نیروها و جریانات متفاوت برای جایگزین کردن راهکار خود بجای آن است. شکل دادن به آینده سیاسی ایران پس از رژیم



## مردم ایران، بی اعتنا به انتخابات

رضا مقدم

۱۵ فوریه ۲۰۱۲

کودتاجیان علیرغم امر خامنه ای، ولی نعمتشان، که خواهان اتحاد آنها در انتخابات مجلس نهم بود فعلا در ۸ لیست جداگانه کاندید معرفی کرده اند! همگی از یک جناح هستند و برنامه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متفاوتی ندارند. هدفشان بردن سهمی از فساد اقتصادی گسترده در نهادها و ارگانها حکومتی و مذهبی است و موضوع رقابتشان افشای فساد اقتصادی و سیاسی یکدیگر و ممکن است همدیگر را بدرند. این باندها و دسته

## تکاپوی بی فرجام "آلترناتیوها"

"اتحاد برای دموکراسی" نام اجلاسی بود که در روزهای نوزده و بیست بهمن ماه تعدادی از افراد متعلق به اپوزیسیون ایرانی در خارج کشور را به دعوت مرکز "اولاف پالمه" و با همکاری موسسه (بین دولتی) "ایده آ" در استکهلم، به نحوی غیر شفاف و به شکلی نیمه مخفی دورهم جمع کرد. اهداف اعلام شده این اجلاس هر چه بوده باشد جمع اپوزیسیون مزبور، این بار با همکاری فعال سوسیال دموکراسی اروپائی، در رسته سریال همایش های پاریس و پیش از آن لندن، و به زودی امریکا، قرار می گیرد که در فرهنگ سیاسی جهانی روز به نشست های آلترناتیو ساز و چلبی پرور معروف شده است. شرکت کنندگان این اجلاس عبارت بودند از چهره هائی از مشترین دائمی این گونه نشست ها، دلان سیاسی و خود بدیل پنداران همیشگی و مدافعین آتشین سیاست های پنتاگون، از سلطنت طلبان تا کردهای هوادار امپریالیسم و قوم گرایان دیگر، همراه با اعضای از اندام های اصلی و فرعی سابق رژیم اسلامی، از طیف های ملی مذهبی و اصلاح طلبان و متحدینشان در صفوف لیبرال های جمهوریخواه و سوسیال دموکرات های اکثریتی و گروهی از فعالین مدنی. این که بخشی مهمی از نیروهای اپوزیسیون بورژوائی دستخوش این تصور است که هدف روز امریکا و کلا غرب در تغییر رژیم اسلامی ایران خلاصه می شود موضوع تاره ای نیست. مدت زمانی ست که با هر جهش در تنش میان امریکا و ایران اجزای مختلف این اپوزیسیون، به امید آلترناتیو شدن در پروژه آمریکائی تغییر رژیم، به تکاپو می افتند تا "صلاحیت" بی بدیل خود در بدیل رژیم اسلامی شدن را به زعمای غربی شان نشان دهند، بویژه از زمانی که کمک هفتاد و چند میلیون دلاری برای تبلیغ علیه جمهوری اسلامی و کمک به مخالفان رژیم به تصویب سنای امریکا رسیده است.

اوضاع جاری ایران - چه از وجه خارجی و شروع فاز تهاجمی تحریم ها و زمزمه حمله نظامی و چه از وجه داخلی و تشدید واگرایی و انشقاق در جناح های مختلف نظام حاکم - از یک سو موجب سرعت گیری و افزایش ریتم تقلاهای این اپوزیسیون شده، و از سوی دیگر جبهه اش را با ورود نیروهای بیشتری از جرگه اصلاح طلبان مستقر در خارج و متحدینشان در شبه اپوزیسیون سابق که با واگذاری راهکار انتخاباتی خود به اپوزیسیون "برانداز" پیوسته اند، فراخ تر نموده است.

نه این جمع و نه کل اپوزیسیون بورژوائی اما پاسخی به بحران اقتصادی و سیاسی در ایران ندارد؛ و واضح است که نه می خواهد و نه می تواند بر نیروی توده های کارگر و زحمتکش که در دل هر تغییر و تحول و هر جنبش ضد استبدادی برای تحقق مطالبات اقتصادی خود و تحولات اجتماعی مبارزه می کند، متکی گردد. بخشهای وسیعی از اپوزیسیون بورژوائی سرنگونی خواه رژیم بنابرین راه دیگری در برابر خود ندارند جز این که در حاشیه سیاست های امپریالیستی پناه گیرند و فعالیت های خود را به مداخله گری سیاسی و نظامی قدرت های غربی متکی نمایند، و سرانجام در سودای پذیرش خود به عنوان آلترناتیو رژیم اسلامی حول و حوش سیاست تغییر رژیم تقلا کنند؛ اما سیاست مداخله گری آمریکا و متحدان اروپائی اش در ایران امروز با سودای جانشینی "آلترناتیوها" هم سو نیست. اینک که بحران اقتصادی گریبان جهان و در صدر آن قدرت های امپریالیستی را دریده است و منطقه خاورمیانه در معرض عواقب ناشی از برآمد انقلابی توده ها قرار دارد دغدغه دولت امریکا در این منطقه نگاهداری ثبات نسبی آن و دفاع از موقعیت به خطر افتاده خود می باشد؛ و با این هدف است که در پی تقلیل اقتصادی و نظامی رژیم اسلامی ایران و پایان دادن به بلنڈپروازی های آن در احراز مقام قدرت فائده منطقه ای ست. به این ترتیب تمام این اپوزیسیون راست که در حاشیه قدرت های امپریالیستی می پلکد و تلاش می کند به ضرب همایش ها و نمایش ها و توافقات صوری در میان صفوفش نقش آلترناتیو رژیم حاکم را بازی کند هم اکنون حتی به اهرم فشار هم تبدیل نمی شود. تقلاهای بازیگران همایش های پاریس و کلن و استکهلم که نه پایگاه اجتماعی دارند و نه پاسخی به هیچ یک از مسائل حیاتی ایران، حاشیه ای و محکوم به شکست است.

## مردم ایران، بی اعتنا به انتخابات

اسلامی در مرکز سیاست ایران قرار دارد.

استراتژی انتخاباتی لیبرالها و اصلاح طلبان ناکارآمد شده و در اوضاع سیاسی ایران کاربرد خود را از دست داده است. هنگامی نوبت عملی شدن استراتژی سوسیالیستها فرا می رسد و وسیع ترین بخشهای جنبش کارگری و مردم بدان روی می آورند که استراتژی های دیگر در اثر تحولات سیاسی عملا کارایی خود را از دست بدهند. روند عینی وقایع استراتژی های دیگر را ناکارآمد می کند و صاحبان این استراتژی ها به ناچار باید از آن دست بکشند. همین بلا بر سر استراتژی انتخاباتی لیبرالها و اصلاح طلبان دولتی آمد که شش ماه پیش قابل پیش بینی نبود و داشتند برای شرکتشان در انتخابات مجلس نهم شرط و شروط می گذاشتند و حتی رفسنجانی هم عبارت انتخابات آزاد را بکار می برد. اینها قبلا برای دستیابی به خواستههایشان راهکار بدست گرفتن قوه مجریه و مقننه را داشتند که خودشان معتقدند که تسلط بر این دو قوه در مجموع تنها تصاحب ۲۰ درصد از قدرت است و ۸۰ درصد بقیه قدرت در دست ولی فقیه است و اکنون برای تحقق هیچ یک از مطالباتشان، حتی از نوع سطحی و پیش پا افتاده آن هیچ راهکاری ندارند و این باعث یک ریزش نیرو در پایه های اجتماعی آنها خواهد شد.

نیروهای انقلابی و سوسیالیست دهه هاست که انواع و اقسام انتخابات رژیم اسلامی را تحریم کرده اند. در اثر

فعالتهای نیروهای انقلابی و سوسیالیست و همچنین واقعیت های سرسخت عینی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هر بار مردم بیشتری به تحریم کنندگان انواع انتخابات در رژیم اسلامی پیوسته اند. منتها وقایع انتخابات ریاست جمهوری تابستان سال ۸۸ و اعتراضات، دستگیری، شکنجه، تجاوز و کشتاری که در پی داشت یک نقطه عطف در ریزش نیرو از رژیم اسلامی بود و باعث شد تا کلا توسل به انتخابات برای دستیابی به خواستها را در رژیم اسلامی از دور خارج کند. استراتژی انتخاباتی اصلاح طلبان دولتی و لیبرالها در اثر یک مبارزه ایدئولوژیک و قانع شدن لیبرالها و اصلاح طلبان دولتی به یک استراتژی انقلابی کنار گذاشته نشده است بلکه استراتژی انتخاباتی آنها به دلیل سمت و سوی تحولات سیاسی علیه کلیت رژیم اسلامی کارکرد اجتماعی خود را از دست داده است. اکنون برای لیبرالها و اصلاح طلبان توسل به انتخابات عملا تنها پس از سرنگونی رژیم اسلامی ممکن است. روند اوضاع دائما باعث انکشاف نیروها می شود و جریانات مختلف را و می دارد تا برای عقب نماندن از تاثیر گذاری بر اوضاع خود را با حرکت مردم و طبقه کارگر وفق دهند بدون اینکه ماهیت طبقاتی آنها تغییر کند. (۱) اگر تا دیروز استراتژی انتخاباتی لیبرالها و اصلاح طلبان همچنین وسیله ای برای مقابله با یک استراتژی انقلابی برای سرنگونی رژیم اسلامی بود امروز اینها بناچار باید بپذیرند که توسل به انتخابات تنها پس از همه گیر شدن و موفقیت یک استراتژی انقلابی و یا مقبولیت یافتن و تحقق استراتژی آمریکایی با حمله نظامی و یا نوع اروپایی بدون حمله نظامی ممکن است.



bepish@hotmail.fr

# به پیش!

مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. **به پیش!** در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن می‌رساند.



## مردم ایران، بی اعتنا به انتخابات

اکنون آنچه از جریان‌های سیاسی لیبرال و اصلاح طلب فاقد یک استراتژی سیاسی باقیمانده، تحلیل از وخامت اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران و افشاگری علیه جناح حاکم و خامنه ای است. فعال شدن "برادران بزرگ" در اروپا و آمریکا برای جمع و جور کردن فعالین لیبرال و اصلاح طلب و سلطنت طلب در خارج کشور تلاشی برای پر کردن خلاء از دور خارج شدن استراتژی انتخاباتی است. اگر قبلا و در دوران بوش آمریکاییها در راس تلاش برای ساختن یک اپوزیسیون دست راستی برای ایران بودند و نشست پاریس که با شرکت تیمرمن جمهورخواه آمریکایی با شکست روبرو شد و فیلم جلسه یکی از همین کوششها سر از وزارت اطلاعات و تلویزیون رژیم اسلامی در آورد اکنون "نرم تنان" سوسیال دمکرات اروپایی هم به تکاپو افتاده اند تا هم با استراتژی آمریکایی که همراه با جنگ است مخالفت کنند و هم از شکل دادن به رژیم آینده ایران عقب نمانند. طنز آمیز است که در این چند ساله اکثریت دعوت شدگان به نشستهای آمریکایی و نرم تنان اروپایی یکسانند و بین راهکار با جنگ و بدون جنگ استخاره می کنند. امسال ابتدا در کلن آلمان، دو هفته قبل در استکهلم اجلاس داشتند و در اوایل ماه آوریل هم نشست دیگری در آمریکا قرار است برگزار شود. این تلاشها محکوم به شکست است. این جریان‌های دست راستی لیبرال و اصلاح طلب پاسخی به بحران اقتصادی ایران که نیازهای اقتصادی، سیاسی و رفاهی دهها میلیون مردم ایران را تامین کند، ندارند. تنها استراتژی جنبش کارگری و سوسیالیستها می تواند تامین کننده این نیازهای تاریخی بی پاسخ مانده باشد.

### ۱ - توضیح:

در بخشی از مطلب کوتاه "عبور اجباری اصلاح طلبان از استراتژی

انتخاباتی" (رضا مقدم - ۲۹ دسامبر ۲۰۱۱ - به پیش ۷۰) پیش بینی شده که "اصلاح طلبان دولتی و لیبرالها با ناکارآمدی استراتژی‌شان چند شقه خواهند شد. بخشی با غرولند و به ناچار به یک استراتژی انقلابی با محوریت مبارزه متشکل جنبش کارگری که هدفش پایان دادن به رژیم اسلامی است خواهند پیوست، دسته ای به یک نیروی سیاسی صرفا افشاگر و تبلیغاتی تبدیل میشوند و امکان تاثیر گذاری بر عمل جنبش ضد دیکتاتوری مردم را شدیداً از دست می دهند، گروهی از آنها نیز برای مقابله با یک انقلاب مردمی علیه رژیم اسلامی و قدرت گیری کارگران دست کمک به سوی امپریالیستها دراز می کنند و خواهان دخالت نیروهای خارجی و حمله نظامی به ایران خواهند شد." بخش اول پاراگراف این مطلب باعث یک سؤال نزد تعدادی از فعالین جنبش کارگری شده است. از جمله اینکه برای ما نوشته اند: "آخرین پاراگراف که گفته شده بخشی از اصلاح طلبان حکومتی به راه حل های انقلابی روی می آورند و یا چیزی شبیه آن ... این را نداعی می کند که بخشی از اصلاح طلبان دولتی انقلابی می شوند."

مطلب "عبور اجباری اصلاح طلبان از استراتژی انتخاباتی" به تجزیه و چند شقه شدن اصلاح طلبان و لیبرالها پرداخته و نه تغییر ماهیت آنها. ماهیت سیاسی و طبقاتی اصلاح طلبان دولتی و لیبرالها همان است که تقریباً کل چپ و سوسیالیستها درباره آن اتفاق نظر دارند، اینها یک جریان بورژوازی هستند. این مطلب به پیش بینی اینکه لیبرالها و اصلاح طلبان به سه گروه تقسیم میشوند بسنده کرده است بدون این که وارد این بحث شود که کدام بخش و با لایه های اجتماعی متمایل به لیبرالها و اصلاح طلبان دولتی بیشترین زمینه را دارند که فعالینش به استراتژی جنبش کارگری به پیوندند. بطور مثال اکنون بخش بزرگی از جنبش دانشجویی و جنبش زنان تحت تاثیر استراتژی اصلاح طلبان و لیبرالها هستند. مانند ده ساله اخیر در میان جنبش دانشجویی با ناکار آمدی استراتژی

لیبرالها و اصلاح طلبان دولتی بیشترین زمینه در جنبش دانشجویی متمایل به اینها وجود دارد تا از استراتژی لیبرالها و اصلاح طلبان دولتی کنده شوند و به استراتژی نیروهای انقلابی و سوسیالیستی به پیوندند. همین زمینه در جنبش زنان متمایل به آنها نیز وجود دارد البته نه تا حد ظرفیت جنبش دانشجویی. لازم به توضیح نیست که پیوستن به یک استراتژی سیاسی به معنای همه عقیده بودن با مبانی سیاسی نظری که آن استراتژی بر آن متکی است نمی باشد. بعنوان مثال پیوستن فعالین گرایش راست جنبش کارگری به استراتژی گرایش چپ و سوسیالیست، فعالین این گرایش را سوسیالیست نمی کند هر چند این زمینه را فراهم می کند که آنها به مرور به تئوریهایی که پشتوانه این استراتژی است متمایل شوند.

همین امروز هم لیبرالها و اصلاح طلبان از استراتژی انتخاباتی خود به ناچار و با غرولند عبور کردند بدون اینکه ماهیت طبقاتی آنها تغییر کند. همانطور که حزب توده که در دوران شاه برای سالها خواهان جبهه واحد ضد دیکتاتوری بود و از شعار سرنگونی شاه خودداری می کرد وقتی که کاملاً روشن شد که رژیم شاه رفتنی است شعار مسلح شدن و قیام داد بدون اینکه ماهیت آن تغییر کند و به یک نیروی انقلابی تبدیل شود و یا اینکه نیروهای چپ تحلیلشان از ماهیت حزب توده عوض شود. و بالاخره جبهه ملی و نهضت آزادی هم که همواره خواهان حفظ سلطنت بودند و می خواستند شاه سلطنت کند و نه حکومت نیز به ناچار به انقلاب مردم ایران گردن گذاشتند و به سرنگونی شاه رضایت دادند بدون اینکه ماهیت آنها نیز کند و انقلابی شوند.\*

**تماس با اتحاد سوسیالیستی  
کارگری**

**wsu@home.se**

## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

ایرج آدرین

۱۰ فوریه ۲۰۱۲

خبرگزاری رویترز دیروز (پنجشنبه ۹ فوریه) گزارش کرد که ایران برای پرداخت بهای واردات غله از شمش طلا و بار تانکرهای نفت خام استفاده می کند (۱). در پی کاهش ذخیره ارزی در شکل دلار و یورو، دولت ایران نخست تلاش کرد تا در بازار جهانی با ین، روپیه و وان خرید کند؛ اما این ارزها واحد مبادله تجارت جهانی نیستند و برای فروشندگان مشکل ایجاد می کنند (از جمله مشکل مالیاتی). این است که دولت ایران برای پرداخت واردات خود اکنون ناگزیر به طلا و نفت خام روی آورده است. اینکه دولت ایران ناگزیر شده به پرداخت با شمش طلا و محموله نفتی تانکرها روی آورد، بسیار رساتر از تکذیب های سخنگویان دولت و رجز خوانی های خطبه های نماز جمعه، اعلام پذیرش این واقعیت است که تحریم های اقتصادی کارایی داشته اند. توسل به پرداخت بهای واردات با طلا و نفت خام یک مسکن موقت است، و بیش از آنکه نشانه چاره یابی باشد نشانه استیصال است. چرا که واضح است میزان ذخیره طلای ایران محدود است و در شرایط فعلی مطلقاً منبع افزایشی ندارد؛ و همچنین نه فقط به سبب تحریم خرید نفت از جانب اتحادیه اروپا، بلکه در نتیجه دشواری های تجاری ای که در اثر تحریم ها ایجاد شده تقاضا برای نفت ایران سیر نزولی دارد.

### فلاکت اقتصادی

فشار تحریم های اقتصادی بر زندگی توده مردم ایران تا همین جا محسوس است: ظرف چند هفته گذشته قیمت برنج و گوشت (برحسب دلار) در معاملات عمده فروشی بازار بیش از دو برابر شده است. وضع از این که هست البته بدتر خواهد شد. هم اکنون تعدادی کشتی حامل غلات و برنج که بیش از یک هفته است در بندرهای جنوب ایران لنگر انداخته اند

حاضر به تخلیه کالا نیستند، چرا که هنوز پول بارشان به حساب فروشندگان واریز نشده. اتحادیه برنج فروشان هند از جمله این طلبکاران است و دیگر حاضر نیست به ایران جنس بفروشد (۲). سنگاپور تجارت با ایران را تعطیل کرده و در نتیجه از جمله واردات روغن نباتی محصول اندونزی و مالزی که از طریق واسطه هایی در سنگاپور به مقصد ایران حمل می شد متوقف شده است. وضعیت واردات چای و شکر نیز مشابه واردات برنج و روغن است. این دشواری ها تنها بر گرانی و نایابی ارزاق مصرفی توده مردم تأثیر نمی گذارد، بلکه مثلاً کاهش شدید واردات فولاد می رود تا بخش ساختمان را در اقتصاد ایران به رکود کامل بکشاند و بخش وسیعی از کارگران را بیکار کند (۳). امارات متحده عربی نیز به تحریم بین المللی ایران پیوسته و تسهیلات تجاری که در دوبی در اختیار بازرگانان ایرانی بود تعطیل شده است. در پی تحریم بانک مرکزی از جانب امریکا، و متعاقب تحریم نفتی اتحادیه اروپا، دولت امریکا حتی اتحادیه عرضه خدمات ارتباطاتی بانکی اروپا، موسوم به سوئیفت (SWIFT)، را زیر فشار گرفت و به این ترتیب رابطه مالی ایران با جهان خارج اکنون به زیرساخت های فنی نیم قرن پیش بازگشته است (۴). همه اینها چشم انداز شوم قطعی کالاها و بیکاری وسیع، یعنی فلاکت اقتصادی را، برای توده زحمتکشان ایران می گشاید. قرار بود تحریم ها "هوشمند" باشد و تنها واردات کالاهای "دو مصرفه" را محدود کند؛ یعنی کالاهایی که کاربرد نظامی نیز می توانند داشته باشند. اما، مثل تمام موارد تحریم های اقتصادی، در عمل زندگی توده مردم، و بویژه زحمتکشان تهیدست را، مورد هجوم قرار می دهد.

### تحریم ها و امکان جنگ

هدف اعلام شده تحریم ها واداشتن ایران به امضا و رعایت ضمیمه الحاقی معاهده "ان پی تی" ژانسن بین المللی انرژی اتمی

است که سال هاست مطالبه دولت امریکا و قدرت های غربی از ایران بوده است. موضع رسمی رژیم ایران هم این است که به تحریم ها تسلیم نخواهد شد و در صورت افزایش فشار (و تحریم عمومی خرید نفت ایران) تنگه هرمز را خواهد بست و صدور نفت از خلیج فارس را متوقف می کند. به این ترتیب، آیا تحریم های اقتصادی در ادامه خود ممکن است به جنگ منجر شوند؟

افکار عمومی ایران جنگ را ممکن و محتمل می شمارد (و یک شاخص این احتمال واکنش بازار ارز ایران و سقوط شدید ریال در هفته های گذشته، یا بالا رفتن قیمت ها در بازار مسکن است). افکار عمومی جهانی نیز دستکم هر از گاهی احتمال جنگ با ایران را می دهد (و باز شاخص این امر نوسانات قیمت نفت و حامل های انرژی در بازار جهانی است). به نظر ما، همانطور که پیشتر به تفصیل نوشته ایم و در ادامه به اختصار اشاره خواهیم کرد، از نظر تحلیلی یک جنگ تمام عیار (مثل موارد اشغال افغانستان و عراق) ابداً محتمل نیست، اما احتمال حمله نظامی به ایران در شکل عملیات هوایی و دریایی تماماً وجود دارد و می تواند متحقق شود. این نظر را کارشناسان معتبر ژئوپلیتیک نیز، با تحلیل متفاوتی، عرضه می کنند. به نظر آنها، با آنکه جنگ تمام عیار محتمل نیست، اما نفس بالا گرفتن تنش میان ایران و امریکا (و غرب بطور کلی)، بویژه مواجهه نظامی در تنگه هرمز، می تواند در صورت اشتباه محاسبه هر یک از طرفین (یا حتی لغزش یک فرد) به جنگی بدل شود که هیچ یک نمی خواست (۵). اقدام شتابان دولت ایران به عرضه طلا و نفت در قبال خرید غله در بازار جهانی را نیز شاید بتوان به تدارک دولت ایران برای مقابله با شرایط جنگی تفسیر کرد. چرا که، با آنکه نیاز سالانه ایران به واردات گندم به میزان ۵۰۰ هزار تن برآورد می شود، ایران ظرف یک هفته





## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

گذشته ۶۰۰ هزار تن گندم خریده است ( ۲۰۰ هزار تن از استرالیا، ۲۰۰ هزار تن از آلمان و ۲۰۰ هزار تن از برزیل)، و گفته می شود که ایران همچنین در صدد است تا موافقت نامه پیشین خود با قزاقستان را بر سر خرید ۲ میلیون تن گندم از نو فعال کند(۶).

مستقل از اینکه وضعیت فعلی به جنگ (یا به احتمال بیشتر به عملیات بمباران هوایی و دریائی) بیانجامد یا نه، واقعیت این است که تحریم اقتصادی تنها یک گام با "محاصره اقتصادی"، که در قانون بین المللی اقدامی جنگی شمرده می شود، فاصله دارد. حتی بدون در نظر گرفتن عواقب اجتماعی و اقتصادی حملات نظامی "محدود" احتمالی، شک نیست که فشار تحریم های اقتصادی بر توده مردم از این که هست بسیار بیشتر خواهد شد.

### موافقان و مخالفان تحریم

در عرصه سیاست ایران (و جهان)، فشار غرب به رژیم ایران و تحریم های اقتصادی موافقان و مخالفان خود را دارد. موافقان تحریم منکر تأثیرات مخرب تحریم ها (و تهاجم نظامی احتمالی) بر زندگی توده مردم نیستند، اما آن را بهای لازمی برای کم شدن شرّ جمهوری اسلامی از سر مردم ایران می دانند. استدلال موافقان عموماً این است که فشار تحریم ها هم رژیم را تضعیف می کند و هم نارضایتی عمومی را افزایش می دهد، و به این ترتیب شرایط سرنگونی رژیم را فراهم می آورد. یا دستکم رژیم را ناگزیر از پذیرش معاهده الحاقی آژانس جهانی انرژی اتمی و شروط قدرت های بزرگ می کند، و همین واقعیت رفتار و کردار رژیم را در داخل کشور به سود مردم تغییر می دهد. با همین منطق، در میان موافقان تحریم، افراطی تر هاشان تهاجم نظامی و حتی جنگ تمام عیار را تأیید می کنند و آن را تنها راه سرنگونی رژیم می شمارند. مخالفان تحریم (و تهاجم

"دموکرات" در تقابل با ارتجاع "ضد امپریالیست" ایجاد شده است. امروز در مورد ایران نیز مواضع موافقان و مخالفان تحریم و تهاجم نظامی واریاسیونی از انتخاب یک سوی همین دو قطبی ای است که در دهه گذشته بارها دیده ایم. مباحثاتی که در میان اپوزیسیون لیبرال ایران حول دو قطبی "آزادی در برابر استقلال" به راه افتاده، و ظاهراً تعیین اولویت منطقی و تئوریک یکی از این دو قطب بر دیگری را دنبال می کند، جز قالب رازآلودی برای انتخاب سیاسی یکی از دو قطب همراهی با قدرت های امپریالیستی (آزادی خواه) یا دفاع از رژیم اسلامی (مستقل) نیست.

در مورد مشخص امروز نیز نمی توان موضع مارکسیستی را به انتخاب موافقت یا مخالفت با تحریم های اقتصادی ایران و تهدید جنگی تنزل داد. چرا که موضع گیری مارکسیستی اساساً به تحلیل دیگری از شرایط جهان و ایران متکی است که دو قطبی امپریالیسم "آزادی خواه و دموکرات" را در تقابل با ارتجاع "مستقل و ضد امپریالیست" معتبر نمی شمارد. شناخت مولفه های شکل دهنده به وضعیت امروز ایران، به تحریم های اقتصادی و تهدید جنگی، نیز تنها در متن تحلیل وسیع تری از اوضاع جهان قرار می گیرد که سیاست های قدرت های بزرگ را، و همچنین سیاست رژیم ایران را، بر مبنای شناختی مارکسی از سیر نظام اقتصاد جهانی و بحران سرمایه داری، و شناختی لنینی از نظام سیاسی امپریالیستی جهانی و ضرورت تقسیم دوباره جهان به مناطق نفوذ، تبیین می کند. به ویژه در ده دوازده سال گذشته، یکی از دلشمنغولی های اصلی مارکسیست های ایران

نظامی) نیز دلیل مخالفت شان تنها عواقب اقتصادی تحریم ها (و جنگ) برای توده مردم محدود نیست، بلکه برای بسیاری شان عواقب سیاسی محوری است و تحریم ها و تهاجم نظامی را به سبب اینکه اهداف قدرت های امپریالیستی را تعقیب می کند محکوم می کنند. چنین موضعی به ویژه در میان نیروهای چپ در امریکا، و اروپا نیز، رواج دارد، و حتی در مواردی با دفاع آشکار از دولت ایران و رژیم اسلامی به منزله یک نیروی "ضد امپریالیست" همراه است.

غرض اینجا بررسی ظرائف مواضع موافقان و مخالفان تحریم و تهاجم نظامی، و سایه روشن های طیف درون هر یک از این دو دسته مواضع عمومی نیست. هدف از این اشاره کوتاه صرفاً این نکته است که مواضع موافق و مخالف تحریم و تهاجم نظامی، صریحاً یا تلویحاً، به ارزیابی ای از سیاست های رژیم ایران و قدرت های بزرگ جهانی متکی است که به نوبه خود در متن تحلیلی از وضعیت سیاسی جهان و ایران قرار می گیرد.

مواضع موافقان و مخالفان تحریم به تحلیل تازه ای متکی نیست. از همان فردای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، این دو راهی را در قبال حمله امریکا به افغانستان و رژیم طالبان، در جنگ امریکا با عراق و رژیم صدام، یا همین چندی پیش در تهاجم نظامی به لیبی و رژیم قذافی، مکرراً دیده ایم. چنین دوراهی ای ویژه وضعیت امروز ایران نیست. در همه این موارد، چه در اپوزیسیون کشورهای مربوطه و چه عموماً در میان لیبرال ها و چپ ها در سطحی جهانی، شکافی بر مبنای انتخاب یک سوی دو قطبی امپریالیسم

به رژیم ایران، که مبتنی بر راه حل مسالمت آمیز و مذاکرات بدون پیش شرط بود، بدل به تحریم شدید اقتصادی و حتی تهدید تهاجم نظامی شود؟

تعرض نظامی نئوکان ها در پی ۱۱ سپتامبر عملاً سرآغاز افول قدرت امریکا، چه در سطح جهانی و چه به ویژه در سطح منطقه خاورمیانه، شد. در دسامبر گذشته نیروهای نظامی امریکا عراق را تخلیه کردند، بی آن که دولت عراق، که با دولت مطلوب امریکا بسیار فاصله دارد، حتی از ثبات کافی برخوردار باشد. همچنین با اینکه امریکا متعهد شده است که نیروهایش در افغانستان را دستکم تا آخر سال ۲۰۱۴ زیر چتر ناتو نگاه دارد، اما چندی پیش وزیر دفاع امریکا اعلام کرد که یک سال زودتر از این موعد افغانستان را تخلیه خواهند کرد؛ امری که با اعتراض علنی دبیر ناتو روبرو شد. فشار بحران اقتصادی بر دولت امریکا چنان است که به ناچار بودجه نظامی را در حدود ۵۰۰ میلیارد دلار کاهش داده اند و به سربازانی که هم اکنون در خاورمیانه مستقر هستند مرزده داده اند که با اتمام مأموریت و بازگشت به وطن بیکار می شوند. امریکا توان عملیات گسترده نظامی در خاورمیانه را ندارد، و این واقعیت باعث می شود که دولت های متحد و رژیم های دست نشانده امریکا در منطقه، از شیخ نشین های خلیج فارس گرفته تا عربستان و حتی اسرائیل، اکنون حمایت امریکا را اِدا تضمینی برای امنیت خود نبینند. و این ناایمنی بر متن خیزش های انقلابی در کشورهای عرب تشدید شده است.

رژیم اسلامی ایران، به سبب برتری به بسیاری از کشورهای منطقه از لحاظ جمعیت، قدرت نظامی، و قدرت صنعتی؛ به سبب داشتن پایگاهی در جنبش های اسلامی منطقه؛ و همچنین به سبب اتحاد استراتژیک با سوریه و نفوذ بر حزب الله در لبنان و حماس در فلسطین، یکی از مدعیان اصلی بدل شدن به قدرت فائق منطقه ای است. با از کف رفتن اقتدار امریکا در منطقه، رژیم اسلامی این امکان را دارد که بالقوه بتواند نقش قدرت برتر منطقه را علیرغم تمایل

چند جنبه که ویژه شرایط حاضر است تأکید می گذارد.

تأکید بر این نکته نیز لازم است که علت موافقت یا مخالفت نیروهای سیاسی (چه در ایران و چه در جهان) با تحریم ها و تهدید نظامی صرفاً جنبه نظری ندارد و الزاماً از تحلیل آنها نتیجه نشده است. بلکه عموماً به دلایل ایدئولوژیک، سیاسی، و در مواردی صرفاً به دلایل وابستگی مالی، یعنی نهایتاً به سبب تعلق طبقاتی چنین موضعی را اتخاذ کرده اند، و ارائه "تحلیل" از جانب آنها غالباً نقش توجیه گر مواضع فی الحال اتخاذ شده، یا نقش تزئینی در تبلیغات آنها را دارد. برای طبقه کارگر و سوسیالیست ها، برعکس، اتخاذ موضع سیاسی تنها می تواند متکی بر شناخت عینی از شرایط باشد، چرا که تعقیب اهداف طبقاتی کارگران تنها با ارزیابی عینی از موانع و امکاناتی که در هر شرایط مشخصی شکل می گیرد میسر می شود. تحلیل از شرایط عینی برای مارکسیست ها اِدا نقش توجیه گر موضعی نیست که هم اکنون اتخاذ شده اند، بلکه تنها با حقیقت جویی و شناخت عینی از واقعیات است که طبقه کارگر می تواند موضع سیاسی موثری در قبال اوضاع مشخص اتخاذ کند و در دل هر شرایطی مبارزه برای منافع طبقاتی اش را پی بگیرد.

### سیاست امریکا و قدرت های بزرگ

برخلاف آنچه موضع گیری موافقان یا مخالفان تحریم مفروض دارد، وضعیت حاضر را نه بسادگی سیاست مداران امریکا و دیگر قدرت های غربی شکل داده اند و نه سیاست سران رژیم اسلامی ایران. برای شناخت درست وضعیت حاضر حتی کافی نیست که سیاست های هر دو طرف را عوامل شکل دهنده وضعیت حاضر شمرد، بلکه می باید در سطح عمیق تری آن عواملی را شناخت که امریکا، سایر قدرت های بزرگ، و رژیم ایران را به اتخاذ چنین سیاست هایی سوق می دهد و وامی دارد. به ویژه دقیق شدن در عوامل شکل دهنده سیاست امریکا نسبت به ایران برای درک شرایط حاضر تعیین کننده است. چه عواملی باعث شده سیاست اولیه دولت اوباما نسبت

## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

تحلیل از تحولات سیاسی و اقتصادی در سطح جهانی و تأثیرات آنها بر چگونگی پیشبرد مبارزه طبقه کارگر در ایران بوده است. از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۷)، تا حمله امریکا به عراق در دهسال پیش (۸) و افول قدرت امریکا (۹)، تا محتوای کشمکش قدرت های غربی با رژیم ایران (۱۰)، و بویژه بحران اقتصادی-سیاسی جهانی و عروج انقلاب ها (۱۱) تا مداخله اخیر امپریالیستی در لیبی (۱۲)، ما به نوبه خود تلاش کرده ایم تا همپای تحولات جهانی و منطقه ای چنین تحلیلی از اوضاع جهان را به روز کنیم. در همه این موارد، با تحلیل مشخص از تحولات، تلاش کرده ایم تا به طور عینی نشان دهیم چگونه بروز شکاف میان قدرت های بزرگ، تقابل قدرت های بزرگ و قدرت های درجه دو منطقه ای، جنگ افروزی و مشقات اقتصادی، همگی ریشه در نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه داری جهانی دارد، و این تنها پیشروی طبقه کارگر است که می تواند با گشودن افق سوسیالیسم از بربریتی اجتناب کند که بحران اقتصادی کاپیتالیستی و بحران سیاسی امپریالیستی به ناگزیر جهان را بسویش می رانند.

نتیجه گیری مشخص از چنین تحلیلی برای ایران، حتی با پیش بینی امکان مداخله نظامی خارجی، چیزی جز این نبوده است که کارگران و زحمتکشان تنها با تعقیب عملی استراتژی مستقل طبقه کارگر، با خنثی کردن استراتژی نیروهای طبقاتی دیگر، یعنی از جمله خنثی کردن سیاست آنها که سرنگونی رژیم اسلامی را با مداخله قدرت های امپریالیستی دنبال می کنند، بالقوه می توانند یک جنبش توده ای را به سوی یک انقلاب تمام عیار سوق دهند که از تغییر نظام سیاسی فراتر رود و دگرگونی های بنیادی اقتصادی را میسر کند (۱۳). نوشته حاضر در ادامه چنین تحلیل و موضعی قرار دارد، و بی آنکه به تفصیل آنها را تکرار کند، تنها بر

## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

امریکا (و سایر قدرت های غربی) عملاً کسب کند و به نظام سیاسی جهانی تحمیل نماید. به عنوان مثال، این ابعاد درس خوبی برای متحدان و دست نشانندگان امریکا نیست که، نه فقط احزاب شیعی و دولت عراق، که از آغاز مورد حمایت و به درجاتی تحت نفوذ ایران بوده اند، بلکه حتی احزاب ناسیونالیست و "دولت اقلیم کردی" در عراق، که تنها به یمن حمایت دولت امریکا شکل گرفته و سر پا مانده، مشتاق اند روابط خوبی با رژیم ایران داشته باشند و در همه حال رضایت او را جلب کنند. به همین منوال، دولت ترکیه، این متحد قدیمی امریکا و تنها دولت عضو ناتو در منطقه، هیچ دلیلی نمی بیند که در منطقه صرفاً به منزله نایب (proxy) امریکا عمل کند. این واقعیت که ترکیه اکنون در منطقه به راه خود می رود و منافع خود را دستکم هر از گاهی بدون ملاحظه منافع امریکا (مثلاً در مخالفت با سیاست های دولت اسرائیل) دنبال می کند، نشانه دیگری از تضعیف هژمونی امریکا بر متحدانش در منطقه است. همچنین تهدید دولت اسرائیل، یا دستکم جناح هایی از درون دولت اسرائیل، بر مبارزان تأسیسات هسته ای ایران، که آشکارا با سیاست اعلام شده امریکا تباین دارد، حتی اگر صرفاً تبلیغات و جنگ روانی باشد، نشانه دیگری از این واقعیت است که متحدان و دست نشانندگان امریکا خود را ملزم نمی بینند در همه حال مطابق میل امریکا رفتار کنند. متحدان امریکا، و حتی دولت های دست نشانده امریکا، اعتماد خود را به توانایی دولت امریکا در تضمین نظام منطقه و منافع خود از دست داده اند. مثال ها را می

توان ادامه داد، اما نتیجه گیری هم اکنون روشن است: دولت امریکا برای حفظ درجه ای از نفوذش بر متحدان و دست نشاندهانش در منطقه باید بتواند نشان دهد که با عقب نشینی نظامی خود از خاورمیانه هنوز می تواند بر تعیین نظام منطقه تأثیر بگذارد و منافع این رژیم ها را تضمین و تأمین کند. سیاست امریکا نسبت به ایران از اینجا مایه می گیرد.

حتی برای حفظ درجه ای از سلطه خود بر متحدان و دست نشاندهانش، دولت امریکا اکنون ناگزیر است تا نقش رژیم ایران در منطقه را بشدت محدود کند. این که سیاست تحریم های اقتصادی شدید و تهدید نظامی دولت امریکا نسبت به ایران هدف "دموکراتیزه کردن" ایران را ندارد چنان روشن است که حتی هواداران ایرانی تحریم و جنگ نیز روشن نمی شود چنین ادعایی کنند، و در بهترین حالت مدعی اند سرنگونی رژیم ایران از عواقب ناخواسته سیاست امریکا خواهد بود. و پس از تجربه عراق و لیبی، اکنون برای همه باید روشن باشد که بهانه "سلاح های هسته ای" نیز تنها دستاویزی است که پوشش دیپلماتیک و حقوقی تحریم اقتصادی و عملیات نظامی علیه ایران را فراهم می کند. (در دوره پیش مذاکرات بر سر پرونده هسته ای، چه از سوی دولت های غربی و چه از سوی دولت ایران، پوشش دیپلماتیکی برای هدفی دیگر، یعنی هدف تعیین و توافق بر میزان نفوذ ایران در منطقه و به رسمیت شناسی جهانی آن بود.)

اگر این تحلیل را از پایه ای ترین عوامل شکل دهنده به سیاست امریکا در شرایط حاضر بپذیریم، باید روشن باشد که تحریم های اقتصادی شدید تر کاملاً در دستور است، و حتی عملیات نظامی ای که نه فقط تأسیسات هسته ای، بلکه کلاً بنیه نظامی و صنعتی ایران را بشدت تضعیف

کند کاملاً محتمل است. بنا به تحلیل برخی تحلیل گران، پافشاری امریکا بر سرنگونی رژیم بعثی سوریه (که خواست اسرائیل نیست)، بیش از آنکه تحول در خود سوریه را مد نظر داشته باشد، هدفش محروم کردن رژیم ایران از تنها متحد منطقه ای خود و منزوی کردن لجستیکی حزب الله لبنان، این متحد دیگر رژیم ایران، است (۱۴). همین تحلیل گران کاملاً محتمل می دانند که جنگ سایبری و عملیات سایبوتاژ و سوء قصد به جان اعضا پروژه های نظامی ایران نیز ابزاری است که از طرف امریکا (یا اسرائیل با تأیید امریکا) برای تحت فشار قرار دادن ایران به کار گرفته می شود (۱۵). به هر رو، شک نیست که ابزار اصلی امریکا تحریم اقتصادی و تهدید نظامی مستقیم علیه ایران است. هدف تحریم ها و عملیات نظامی احتمالی، تضعیف قدرت اقتصادی و صنعتی و نظامی رژیم تا به آن حد است که از لحاظ عینی بر همه کشورهای منطقه، و همچنین بر زمامداران ایران نیز، روشن باشد که ایران دیگر عملاً نمی تواند مدعی ایفای نقش نیروی مسلط منطقه ای باشد.

چنین هدفی حتی ملازمه ای با سرنگونی رژیم ندارد. (برعکس، در متن عروج انقلاب در منطقه، قدرت های بزرگ از پذیرش ریسک عروج یک رژیم نامعلوم در ایران حتی المقدور اجتناب می کنند.) هرآینه بنیه اقتصادی و صنعتی و نظامی ایران به اندازه کافی ضعیف شده باشد، دولت امریکا به اهداف خود رسیده است. حال این شرایط چه با قدرت یابی جناحی از درون این رژیم تأمین شود که ظرفیت نوشیدن جام زهر و تسلیم به خواسته های قدرت های بزرگ را (در شکل سمبولیک تن دادن به محدودیت در استفاده از انرژی هسته ای) داشته باشد، و چه با باقی ماندن جناحی در مرکز رژیم که به رجزخوانی ضد غربی در حرف ادامه می

# زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!



## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

دهد، اما در عمل چنان شکست خورده و بی رمق و "غیر هسته ای" است که در منطقه بی آزار و منزوی است.

قدرت های بزرگ اروپا که اکنون با سیاست تحریم اقتصادی و تهدید نظامی همراهی می کنند در هدف سیاست آمریکا که جلوگیری از ایفای نقش مسلط منطقه ای ایران باشد تماما شریک اند، اما روشن است که هیچ دلیلی ندارد خواهان نقش برتر آمریکا در خاورمیانه و تداوم نفوذ آمریکا بر کشورهای منطقه باشند. تضاد منافع بین قدرت های بزرگ واقعی است، و در عین همگرایی منافع در مقطع فعلی در محدود کردن نقش ایران در منطقه، قدرت های بزرگ اروپایی امیدوارند در انتهای چین تحولی نفوذ خودشان بر دولت های منطقه را افزایش داده باشند. تضاد منافع قدرت های اروپایی و بوژه فرانسه را با منافع آمریکا در جای دیگر بررسی کرده ایم، ولی در مورد تحریم ها و در فاز فعلی مواجهه غرب با ایران، تضادهای درونی قدرت های غربی از اهمیت زیادی برخوردار نیست. آنچه از نظر شناخت موقعیت حاضر اهمیت بیشتری دارد، توجه به موضع شوروی و چین است. اینکه چین و شوروی همراهی چندانی با سیاست آمریکا و اروپا نکرده اند روشن است، اما این ابدا به معنای آن نیست که در تنش فعلی میان ایران و قدرت های غربی این دو کشور در کنار ایران قرار دارند. کافی است بیاد آوریم که، علیرغم همراهی نکردن فعال با تحریم های آمریکا و اروپا، چین و شوروی هر دو به قطعنامه تحریم اقتصادی ایران در شورای امنیت سازمان ملل (قطعنامه ۱۹۲۹، مصوب ژوئن ۲۰۱۰) رأی مثبت دادند. مهمترین دلیل مشارکت نداشتن فعال چین و شوروی در تحریم های اقتصادی این است که آنها هیچ دلیلی نمی بینند که سیاست هایی را اتخاذ کنند که نفوذ آمریکا در خاورمیانه را، علیرغم ناکامی در

خود در خاورمیانه ای است که نقش ایران در آن فرعی شده باشد. ملاحظه و تردید فعلی چین و شوروی نسبت به زیر فشار گرفتن ایران حکمت استراتژیکی ندارد. از این رو، پیشبرد سیاست تحریم اقتصادی با مانع جدی ای در میان قدرت های بزرگ روبرو نیست، و آمریکا و اروپا سیاست تحریم اقتصادی را تا رسیدن به هدف خود، یعنی تضعیف بنیه اقتصادی و صنعتی و نظامی ایران ادامه خواهند داد. به این منظور، چنانچه تحریم ها به نتیجه دلخواه نرسند، با این که نه آمریکا و نه قدرت های اروپایی توان نظامی لشگرکشی و اشغال ایران را ندارند، اما عملیات نظامی هوایی و دریایی به منظور تخریب تأسیسات نظامی (و نه فقط هسته ای) و حتی تأسیسات صنعتی ایران کاملا محتمل است.

### سیاست رژیم ایران

سیاست رسمی و اعلام شده رژیم ایران این است که در برابر تحریم ها و تهدید نظامی ایستادگی می کند، در صورت تحریم نفتی تنگه هرمز را می بندد و در سایر نقاط جهان به منافع آمریکا و غرب و اسرائیل ضربه خواهد زد. چرا رژیم ایران به پای چنین مواجهه ای می رود؟ برخلاف آنچه برخی از آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی در هر موردی که از تحلیلش عاجز هستند تکرار می کنند، علت اتخاذ چنین سیاستی را ابدا نمی توان با الزامات ایدئولوژیک این رژیم توضیح داد. (از موارد عملی مذاکره رفسنجانی با مک فارلین و "نوشیدن جام زهر" توسط شخص خمینی گرفته، تا توجیه نظری خمینی در مجاز شمردن تعلیق احکام ثانویه و اولیه اسلام بنا به "مصلحت حکومت اسلامی"، همه و همه نشان می دهند که نمی توان ایدئولوژی را

افغانستان و عراق و عقب نشینی نظامی از منطقه، همچنان تداوم می دهد. اما چین و شوروی هیچ منافع مشترک درازمدت استراتژیکی با ایران ندارند، و هر آینه هریک از آنها بتواند با ضعف نقش ایران در منطقه جاپا و نفوذی در خاورمیانه بیاید، از همراهی با فشار بین المللی بر ایران مضایقه نخواهد کرد. یا چنانچه در متن توافق های بزرگتر میان قدرت های بزرگ، چین یا شوروی امتیاز بزرگی از آمریکا در سایر مناطق مورد مناقشه قدرت های بزرگ (مثلا در اروپای شرقی یا در مورد استقلال خواهی تایوان) بگیرند، کاملا ممکن است که در پیشرفت سیاست فعلی آمریکا در خاورمیانه هیچ گونه مانع تراشی نکنند. رژیم ایران نمی تواند در مواجهه با تحریم ها و تهدید نظامی بر تضادهای قدرت های بزرگ جهانی حساب استراتژیک باز کند.

خلاصه کنیم. تحریم های اقتصادی و تهدید نظامی ایران، یک سیاست ضروری برای دولت امریکا است. این سیاست دولت امریکا ریشه در وضعیت بحران اقتصادی آمریکا و افول اقتصادی آمریکا دارد، و بر متن افول قدرت امپریالیستی آمریکا و تشدید رقابت های جهانی و منطقه ای میان قدرت های بزرگ و قدرت های منطقه ای، دولت مردان آمریکا ناگزیر اند برای دفاع از موقعیت اقتصادی و سیاسی آمریکا چنین سیاستی را تعقیب کنند. دستکم در فاز فعلی، همراهی قدرت های بزرگ اروپایی با این سیاست ها تمام عیار است. چین و شوروی نیز، علیرغم اینکه پیشرفت چنین سیاستی در قبال ایران را به سود رقیب خود می بینند، اما هیچ دلیل استراتژیکی برای دفاع از ایران ندارند، و بهترین گزینه آنها، همچون رقبای اروپایی، تلاش برای افزایش نفوذ





## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

عامل سیاست های رژیم شمرد و گریبان خود را از تحلیل خلاص کرد. همچنین نکته پیداست که هیچ گونه پافشاری بر موضع "ضد امریکایی" موجب اعلام چنین سیاستی نیست، و همه سران و همه جناح های اصلی رژیم همیشه خواهان رابطه با امریکا بوده اند و بحث و تبصره تنها بر سر "محترمانه" بودن و "غیراستکباری" بودن این رابطه بوده است، که معنایی جز به رسمیت شناختن موجودیت رژیم ایران و جایگاه منطقه ای او ندارد. (کافی است یادداشت کمال خرازی- گولیدمن، سفیر وقت سوئیس در تهران، را که شرایط سازش ایران با امریکا را لیست می کرد به یاد آوریم که در سال ۲۰۰۳ به دولت جرج بوش ارائه شد. (۱۶) ایستادگی رژیم در برابر سیاست قدرت های غربی بر هیچ پرنسیپ ایدئولوژیک یا سیاسی استوار نیست، بلکه تماما ضرورتی پراگماتیک است: دولت ایران می خواهد قدرت منطقه ای، یا دستکم یکی از قدرت های مهم منطقه، باشد، و همین امر امروز با سیاست دولت امریکا در تضاد قرار گرفته.

برای شناخت درست ماهیت تنش حاضر بین رژیم ایران و دولت امریکا، باید به دو دسته پرسش اساسی پاسخ داد. اول اینکه، آیا همگرایی سیاست امریکا و ایران اساسا غیرممکن است؟ آیا رژیم ایران اساسا نمی تواند سیاست های منطقه ای اش را با سیاست امریکا منطبق کند؟ آیا دولت های غربی اساسا نمی توانند نقش ممتاز منطقه ای برای ایران را تحمل کنند؟ و دوم اینکه، اساسا چرا رژیم ایران باید بدل شدن به نقش ممتاز منطقه ای را دنبال کند؟ چرا رژیم ایران اکنون، با وجود تحریم های اقتصادی شدید و چشم انداز تهاجم نظامی، خطر می کند و از جاه طلبی منطقه ای خود کوتاه نمی آید؟

در مورد پرسش اول: رژیم ایران کاملا حاضر است نقش منطقه ای خود را نه

فقط به تأیید امریکا برساند، بلکه در متن نظام جهانی مورد نظر امریکا و غرب قرار دهد. این را نه فقط تحلیل، بلکه فاکت ها هم تأیید می کنند. در دوران دولت بوش (پسر) رژیم ایران تلاش کرد به دولت امریکا اطمینان دهد که کاملا حاضر است از عبارت پردازی هایی که علیه سیاست امریکاست (مثلا در مورد مسأله فلسطین) کوتاه بیاید و در انطباق عمومی با سیاست امریکا نقش ممتاز منطقه ای خود را ایفا کند. نگاهی به مفاد همان یادداشت خرازی - گولیدمن هر توضیح بیشتری را نالازم می کند (۱۶). (همچنین در همان سال ۲۰۰۳ متن صریح دیگری در مورد چگونگی قرار گرفتن نقش ایران در منطقه در متن نظام سیاسی جهانی از جانب محسن رضائی در آتن به واسطه های وزارت خارجه امریکا تسلیم شد، و تحت عنوان "مقاله ارائه شده به کنفرانسی در آتن" در سایت های ایران نیز منعکس شد.) در سال ۲۰۰۳، که دولت امریکا با اشغال عراق تازه داشت سیاست تهاجمی نئوکان ها را با امیدواری آزمایش می کرد، پیشنهاد ایران مورد اعتناء دولت بوش قرار نگرفت. اما مذاکرات دولت های اروپائی با دولت خاتمی در همان دوره دقیقا همین هدف را دنبال می کرد، و پس از آشکار شدن ناکامی سیاست نئوکان ها در منطقه، دولت امریکا نیز می رفت که با اروپا همداستان شود (۱۰). دولت اوپاما، با قبول جهانی محدودیت قدرت امریکا، در بدو به قدرت رسیدن خود همین سیاست را در قبال ایران رسماً اعلام کرد و در پیش گرفت، اما خیزش توده ای سال ۱۳۸۸ ایران شرایط را تماما تغییر داد. همان طور که در بخش پیش نیز اشاره شد، اکنون، با عروج انقلاب در منطقه، با تشدید بحران جهانی اقتصادی، و با تشدید رقابت های امپریالیستی و منطقه ای، اوپاما این سیاست را کنار گذاشته و راهی ندارد جز اینکه، برای حفظ نفوذ امریکا بر متحدانش در منطقه، تضعیف قدرت ایران و جلوگیری از بدل شدن ایران به یک قدرت منطقه ای را دنبال کند (۱۷).

از نظر تحلیلی تکرار این نکته لازم است که رژیم اسلامی ایران کاملا حاضر است که نقش ممتاز منطقه ای خود را در

چارچوب سیاست قدرت های بزرگ، چه قدرت های اروپائی و چه امریکا، قرار دهد. مشکل رژیم اینجاست که اکنون دولت امریکا و قدرت های اروپائی نمی توانند و نمی خواهند چنین نقشی را برای ایران، حتی در هماهنگی با سیاست های آنها، بپذیرند. چرا که، به دلیل لرزان شدن نظام جهانی امپریالیستی و سیال شدن نظام منطقه ای، و به دلیل عروج انقلاب در کشورهای منطقه (که هر دوی اینها نهایتا بازتاب بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری است)، توافق امریکا یا کشورهای اروپائی با نقش ممتاز ایران در منطقه، با مخالفت سایر مدعیان قدرت منطقه ای (ترکیه و عربستان، و همچنین اسرائیل) روبرو می شود، و همچنین رژیم های کشورهای کوچک تر منطقه را که تحت حمایت امریکا هستند نا ایمن و ناراضی می کند. به عبارت دیگر، در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی جهانی سرمایه داری و امپریالیسم، امریکا و دولت های اروپایی اکنون نمی توانند بهای مهار و سازش با رژیم ایران را با برسمیت شناسی نقش ممتاز منطقه ای رژیم ایران بپردازند، چرا که چنین امری فورا به معنای کاهش نفوذشان بر دولت های منطقه است و نقض غرض می کند.

اما پرسش دوم، چرا رژیم اسلامی ایران بر بدل شدن به قدرت فائقه منطقه ای این همه پای می فشرد، و اکنون تحریم های شدید اقتصادی و ریسک تهاجم نظامی را می پذیرد؟ به این دلیل که بدل شدن به قدرت برتر منطقه ای لازمه تحکیم موقعیت رژیم چه در برابر تهدیدهای خارجی و چه در برابر تهدیدهای داخلی است. از لحاظ خارجی، روشن است که رژیم اسلامی ایران از تهدید مخالفت قدرت های بزرگ تنها وقتی تماما آسوده خاطر می شود که قدرت های بزرگ برای حفظ نظم منطقه بر نقش ممتاز ایران حساب باز کرده باشند. برای تأمین این شرایط، رژیم اسلامی ایران از آغاز (یا در حقیقت از مقطع اشغال سفارت امریکا) راهی جز این نداشته که تلاش کند تا نخست موقعیت ممتاز در منطقه را بطور دوفاکتو کسب کند و سپس تلاش کند تا قدرت های بزرگ این موقعیت ممتاز او را به رسمیت بشناسند. سیاست





## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

های خارجی متنوع و ظاهراً واگرای رژیم ایران، از جنگ هشت ساله با عراق تا مذاکرات دوران خاتمی با قدرت های اروپائی، همه در خدمت تأمین این هدف بوده اند.

از لحاظ داخلی، نیاز رژیم اسلامی برای بدل شدن به قدرت برتر منطقه ای صرفاً از ملاحظات ایدئولوژیک و ضرورت بسیج ناسیونالیسم ایرانی به حمایت از جمهوری اسلامی نشأت نمی گیرد. (گرچه همگرایی بخشهایی از اپوزیسیون بورژوایی با جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف، از مقطع جنگ با عراق گرفته تا تنش حاضر میان ایران و آمریکا، اهمیت این بُعد مسأله را نشان می دهد.) مسأله پایه ای تر این است که، تحکیم جمهوری اسلامی ایران، مثل هر رژیم در هر کشوری، بسته به این است که نظام سیاسی به اقتصاد مستحکمی متکی شود و در نتیجه از پایه اجتماعی استواری برخوردار باشد. با این معیار، از مقطع پایان جنگ با عراق که بازسازی اقتصاد را عملاً در دستور گذاشت، شکل گیری تمام جناح های مختلف رژیم را می توان با راه حل های متفاوتی توضیح داد که هر یک در هر دوره برای برون رفت از بن بست اقتصادی ایران و وسعت دادن به پایه اجتماعی رژیم توصیه و تعقیب می کند: آیا باید اقتصاد را بر مبنای گسترش بخش دولتی تقویت کرد یا گسترش بازار آزاد؟ آیا باید نخست بورژوازی ایران را از لحاظ سیاسی ادغام کنند تا بخش خصوصی عامل رونق اقتصادی شود؟ یا نه، کافی است اقتصاد را بر بازار آزاد و ابتکار بخش خصوصی متکی کرد تا

بورژوازی ایران به حمایت سیاسی از رژیم سوق یابد؟ آیا گسترش بازار آزاد الزاماً به معنای سپردن ابتکار به بخش خصوصی است یا می توان به بنیادهای رنگارنگ و به واحدهای فعالیت اقتصادی سپاه نقش شرکت های بزرگ (corporations) در فعالیت اقتصادی بازار آزاد را سپرد؟ و نظایر اینها. روشن است که جناح های گوناگون رژیم برچین چشم اندازهای متفاوتی نه فقط به سبب عقلانیت بیشتر اقتصادی یا مصلحت بیشتر سیاسی پای فشرده اند، بلکه هریک از این چشم اندازها متناظر با منافع مادی بیشتری برای نهادها، افسار، یا طبقات معینی است (منافع مادی نه فقط به معنای محدود منافع مالی، بلکه به معنای قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی و همچنین قدرت ایدئولوژیک نیز). همه این راه حل ها، به شیوه های مختلف، در سطح اقتصادی هدف تحکیم و گسترش سرمایه داری ایران را دنبال می کنند. در همه این راه حل ها نیز ضرورت تبادل اقتصاد سرمایه داری ایران با جهان، یا به عبارت دیگر ضرورت ادغام اقتصادی ایران در بازار جهانی سرمایه داری، مشترک است. به عبارت دیگر، ضرورت بازسازی اقتصاد سرمایه داری ایران تعامل اقتصادی با جهان و ادغام در بازار جهانی را الزامی می کند؛ که به نوبه خود به معنای ضرورت تأمین پیش شرط های سیاسی رابطه با "جهان"، یعنی به ویژه قدرت های غربی و امریکاست. (روشن است که در این مورد نیز جناح های مختلف به همان دلایل مسیرهای متمایزی را برای تحقق تعامل سیاسی و اقتصادی با جهان و خصوصاً با غرب ترسیم کرده اند.) بدل شدن به قدرت ممتاز منطقه ای، اهرمی برای تثبیت رژیم ایران در نظام سیاسی جهانی، و همچنین اهرمی برای برخوردار شدن ایران از مزایای ادغام اقتصادی در بازار جهانی بوده است. از همین رو، از آغاز روی کار آمدن

## به پیش!

جمهوری اسلامی، داشتن نقش ممتاز منطقه ای برای ایران سیاست خارجی اعلام شده این رژیم و مورد قبول همه جناح های اصلی رژیم بوده است. حکمت جنگ هشت ساله با بیش از یک میلیون کشته و زخمی و خرابی های بسیار، چیزی جز نمایش این امر نبود که رژیم اسلامی به سادگی حاضر به پذیرش هژمونی دولت دیگری در منطقه نیست. پافشاری بر "حق ایران بر انرژی هسته ای" نیز جز نمایش عزم ایران برای ایفای نقش ممتاز در منطقه نبود و نیست.

در شرایط حاضر، اما، نکته حیاتی اینجاست که بحران اقتصادی سرمایه داری در سطحی جهانی اکنون نفس امکان سود بردن از ادغام اقتصادی در بازار جهانی را برای شکوفائی اقتصاد ایران تیره و تار کرده است. با تعمیق بحران جهانی سرمایه داری، رقابت بین قدرت های بزرگ تشدید می شود و هریک از آنها می کوشد تا با تکیه بر قدرت سیاسی و نظامی خود موقعیت بهتری برای اقتصاد کشور خود تأمین و تضمین کند. این واقعیت یک بار دیگر نشان می دهد که چگونه نظام اقتصادی سرمایه داری در ادامه کارکرد خود، به ویژه در دوره بحران اقتصادی، به تشدید تخاصم سیاسی و حتی جنگ میان قدرت های سرمایه داری بدل می شود. با بروز بحران، حل تضادهای اقتصادی سرمایه داری تنها در سطح سیاسی (و نظامی) ممکن می شود، و چنین "راه حلی" اقتصاد سرمایه داری را تنها در کشورهایی که توانسته باشند در نظام سیاسی جهان دست بالا را کسب کرده باشند نجات می دهد؛ روی دیگر همین سکه، انحطاط اقتصادی در کشورهایی است که بازنده مسابقه بازتعریف نظام سیاسی جهانی باشند. این عصاره تئوری امپریالیسم است، و لازم نیست تاریخ قرن بیستم را برای صحت آن به شهادت گرفت، بلکه همین



# زننده باد انقلاب کارگری!



## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

امروز آنچه بر سر یونان در "اروپای واحد" می آید مصداق روشن تئوری امپریالیسم است. در جهان سرمایه داری، و به ویژه در دوران بحران اقتصادی سرمایه داری، دخالت سیاسی (و نظامی) حکومت ها برای یافتن جایگاه بهتر در نظام سیاسی جهان برای اقتصاد تعیین کننده است، و عملکرد قدرت های بزرگ هم اکنون این واقعیت را تأیید می کند. عینا به همین منوال، برای قدرت درجه دومی نظیر ایران نیز، اکنون نه نفس ادغام اقتصادی در بازار جهانی (که بحران زده است)، بلکه کسب موقعیت برتر منطقه ای از لحاظ نظامی و سیاسی است که یگانه عامل توان بخش به رژیم ایران برای برون رفت از بن بست اقتصادی ایران است. در شرایط اقتصادی و سیاسی امروز جهان، ایفای نقش قدرت ممتاز منطقه ای لازمه جدائی ناپذیر حفظ و گسترش اقتصادی سرمایه داری ایران است، و سامان یافتن اقتصاد ایران برای تحکیم اجتماعی و سیاسی رژیم اسلامی حیاتی است (۱۸).

خلاصه کنیم. امریکا قدرت هژمون جهانی رو به افولی است و ایران یک قدرت درجه دوم با ادعای منطقه ای. امریکا خواهان محدود کردن نقش ایران در منطقه است و رژیم ایران ناگزیر از مقاومت و تلاش برای قدرت منطقه ای بودن. دولت امریکا برای حفظ نفوذ باقیمانده خود در منطقه، برای تضمین منافع و امنیت متحدان و دست نشاندهانش، ناگزیر است تحریم های شدیدتر و حتی عملیات نظامی را تا به ثمر رسیدن سیاست محدود کردن عملی ایران دنبال کند. رژیم ایران برای بقای خود نمی بایست تسلیم شود. امریکا به دلیل قدرت کاهنده اش در اقتصاد و سیاست جهانی، به دلیل تشدید رقابت میان قدرت های بزرگ و به ضرورت بازتعریف نظام سیاسی جهان و تجدید تقسیم مناطق نفوذ، ناگزیر است چنین سیاستی را تعقیب کند.

سیاست ایران را ضرورت بازسازی

سرمایه داری ایران و هدف تحکیم رژیم اسلامی شکل می دهد. تضاد آشتی ناپذیر سیاست های امریکا و ایران بحران حاضر را شکل می دهد. بحران حاضر راه حل میانه ای ندارد و بازی صفر و یک است. چرا که علیرغم همه تفاوت ها میان امریکا و ایران، سیاست های آشتی ناپذیر حکومت های هر دوی این کشورها از بحران سیاسی جهان امپریالیستی و بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی نشأت می گیرد. بن بست نظام جهانی سرمایه داری این گونه به کشوری چون ایران می رسد و بر در خانه های مردم می کوبد: تحریم ها، فلاکت اقتصادی، و چشم انداز جنگ.

### رژیم ایران چه می تواند بکند؟

قدرت نظامی و اقتصادی و سیاسی ایران هیچ تناسبی با قدرت امریکا و کشورهای غرب ندارد و از پیش روشن است که رژیم ایران بازنده این مواجهه خواهد بود. تنها تسلی این است که این مواجهه (برخلاف موارد افغانستان و عراق) با لشکر کشی امریکا و جنگ تمام عیار همراه نخواهد بود. بهترین سناریوی ممکن برای رژیم ایران این است که الف) با تهدید به عملیات تروریستی و سابوتاژ از احتمال عملیات نظامی هوایی و دریایی به ایران بکاهد؛ ب) تلاش کند تا تحولات سیاسی در منطقه عملا به زیان امریکا و به سود او پیش رود؛ ج) و در عرصه اقتصادی تحریم ها را تاب آورد. سیاست اعلام شده رژیم ایران نیز همین هاست. این سه عرصه را در ادامه به اختصار بررسی می کنیم، اما نخست باید تأکید کرد که حتی تحقق این بهترین سناریو ابداً به معنای توفیق ایران نیست، بلکه تنها به معنای تسلیم نشدن رژیم است. برای رژیم ایران خلاصی از این مهلکه تنها با تحولاتی بزرگ در عرصه سیاست جهانی متصور است؛ یعنی آن چنان تحولاتی که اولویت های امریکا و قدرت های غربی را جابجا کند و شکل دادن به نظام منطقه ای خاورمیانه را از دستور کار فوری خارج کند. تصور چنین تحولاتی غیرممکن نیست، اما تحقق آنها نامحتمل است و در شرایط فعلی محاسبه سران رژیم بر چنین تحولاتی مصداق دل بستن

به "امدادهای غیبی" است. در عرصه نظامی: توسل ایران به عملیات تروریستی و سابوتاژ "در هر نقطه جهان"، علیرغم لاف زنی سرداران سپاه و دستگاه اطلاعاتی، ابداً نمی تواند احتمال عملیات نظامی هوایی و دریایی علیه ایران را کاهش دهد؛ برعکس به وقوع آنها قطعیت می بخشد. روشن است که تا هنگامی که امریکا تعرض نظامی نکرده باشد چنین اقدامی از جانب ایران تنها تأثیرش افزایش توان امریکا و قدرت های غربی در بسیج افکار عمومی در غرب و بسیج دیپلماتیک در سطح جهانی برای حمله نظامی به ایران خواهد بود. توسل به عملیات تروریستی و سابوتاژ تلافی جویانه پس از حمله نظامی امریکا و غرب نیز، گرچه افکار عمومی غرب و جهان را هراسان خواهد کرد، اما فشارش بیشتر از آن نخواهد بود که در ده سال گذشته عملیات مشابه از جانب گروه های منتسب به القاعده در غرب داشته اند، و در بهترین حالت تأثیری بر اتخاذ سیاست نظامی علیه ایران نخواهد داشت. از لحاظ نظامی، توسل به عملیات تروریستی در کشورهای غربی خاصیت نظامی و سیاسی برای ایران ندارد، و واقعیت این است که خامنه ای نیز در آخرین خطبه نماز جمعه، ۱۴ بهمن، که به مسأله تحریم و تهدید جنگ اختصاص داشت، با دقت تمام به هیچ وجه امریکا و کشورهای غربی را تهدید نکرد، بلکه تماماً دولت اسرائیل را هدف گرفت. اما عملیات تروریستی و سابوتاژ علیه اسرائیل نیز فشار نظامی بر ایران را کاهش نمی دهد، بلکه یا باعث می شود اسرائیل رأساً به عملیات نظامی هوایی علیه ایران دست بزند، و یا امریکا و قدرت های غربی را وا می دارد تا برای داشتن ابتکار عمل در منطقه، پیش از آن که اسرائیل چنین کند، تهاجم نظامی علیه ایران را آغاز کنند. حکمت تهدید اسرائیل از جانب ایران، کاهش دادن امکان حمله نظامی نیست، بلکه فوائد سیاسی آن در منطقه است.

در عرصه سیاسی منطقه: ضدیت با اسرائیل یک ابزار مهم رژیم ایران برای افزایش نفوذش در منطقه است. این که خامنه ای در همان سخنرانی





## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

آشکارا اسرائیل را به عملیات تروریستی تهدید می کند، برخلاف آنچه برخی اصلاح طلبان رانده از قدرت حتی از زندان پیغام داده اند، اِدا نشانه ندانم کاری نیست، بلکه بر تمایلات ضد اسرائیلی افکار عمومی در جهان عرب و ظرفیت جنبش های اسلامی در منطقه حساب می کند. رژیم های عرب، زیر فشار افکار عمومی خود، نمی توانند با بیانات و اقدامات ضد اسرائیلی رژیم ایران مخالفت کنند و آجمز می شوند. تنها رژیم ایران نیست که برای نفوذ در افکار عمومی منطقه به احساسات ضد اسرائیلی متوسل می شود. بدون موضع ضد اسرائیلی هیچ دولتی نمی تواند قدرت هژمون منطقه شود. دولت ترکیه نیز، که تنها متحد رسمی اسرائیل در منطقه بوده است و تا پریروز با ارتش اسرائیل مانور مشترک نظامی می داد، در چند سال اخیر خیلی پر سر و صدا با اسرائیل رو در رو شده است. تنها چنین بود که شش ماه پیش رجب اردوغان، این وارث امپراتوری عثمانی، در میدان تحریر قاهره همچون قهرمان جهان عرب مورد استقبال قرار گرفت. مخالفت با اسرائیل نه فقط برای ایران، بلکه برای ترکیه نیز، که در چند سال گذشته تلاش وسیعی برای کسب موقعیت برتر در منطقه را آغاز کرده، شرط لازمی برای نفوذ بر رژیم های کشورهای عربی است. خاصیت تهدید اسرائیل و عملیات احتمالی ایران علیه اسرائیل کاملاً سیاسی است و نه نظامی. رژیم ایران از ضدیت با اسرائیل هدف دامن زدن به احساسات ضد امریکائی و جلب پشتیبانی افکار عمومی جهان عرب را دنبال می کند.

ضدیت با اسرائیل البته تنها ابزار رژیم ایران برای تأثیر گذاردن بر عرصه سیاسی منطقه نیست. خامنه ای در همان سخنرانی تلاش کرد به رژیم های عرب اطمینان دهد که ایران قصد تضعیف آنها را ندارد. حتی گفت که ایران خواهان

تغییر رژیم در بحرین هم نبوده است، و تنها و تنها با رژیم اسرائیل طرف است. منظور این است که رژیم های عرب نمی باید از یک قدرتمند در منطقه نگران امنیت و ثبات خود شوند. چنین بیاناتی تأثیری بر موضع رژیم های عرب نسبت به قدرت یابی ایران در منطقه نخواهد داشت، بلکه باید نشانه استیصال رژیم ایران و توسل به هر چیزی برای تأثیر گذاری بر عرصه سیاسی منطقه تلقی شوند. در همین راستا، همزمان با فعال شدن نیروی دریائی سپاه پاسداران در خلیج فارس، از زبان برخی چهره های درجه دوم و سوم رژیم به کشورهای خلیج پیشنهاد برگزاری مانور مشترک دریائی داده شد، که البته با بی اعتنائی تمام روبرو گشت.

در کل، موقعیت رژیم ایران در منطقه نسبت به سه سال پیش به شدت تضعیف شده است. نفس بروز انقلاب در کشورهای عربی معادلات منطقه را یک سره تغییر داده و عامل جدیدی را افزوده است که برای هیچکس قابل پیش بینی نیست، و بسیار بعید است که حتی در مواردی به سود افزایش نفوذ رژیم ایران تمام شود. تا همین جا، حتی فعال شدن جریانات اسلامی در سیر انقلاب ها با افزایش نفوذ ایران همراه نبوده، بلکه انواع گرایشات اسلامی دیگر را (چه از نوع طالبانی و چه به ویژه از نوع نرم حزب عدالت و توسعه ترکیه را) شکل داده است. وانگهی، ادامه انقلاب در مصر امکان ایفای نقش اصلی از جانب گرایشات چپ و نزول گرایشات اسلامی را هنوز زنده نگاه داشته است. همچنین یک نتیجه خیزش عمومی سال ۱۳۸۸ در ایران، تضعیف موقعیت رژیم ایران در پایگاهش در افکار عمومی منطقه، و حتی نزد گرایشات اسلامی برادر، بود.

سوی تحرک پائینی ها، تحولات از بالا نیز وضعیت منطقه را به زیان رژیم ایران تغییر داده است. ترکیه به عنوان مدعی اصلی قدرت منطقه ای ظهور کرده، و توان نظامی و اقتصادی و جمعیتی ای کاملاً قابل مقایسه با ایران برای ایفای چنین نقشی را دارد. به علاوه، ترکیه هم از حمایت غرب برای ایفای

چنین نقشی برخوردار است، هم در افکار عمومی جهان عرب پرستیژ یافته، و هم حتی بر گرایشات اسلامی منطقه به شدت تأثیر گذشته است. عربستان نیز، همپای افول قدرت امریکا، به ناگزیر بر ظرفیت نظامی خود به شدت افزوده است. افزایش نفوذ عربستان بر شیخ نشین های خلیج فارس، مداخله عربستان در بحرین برای سرکوب جنبش اعتراضی، و اکنون نقش فعال عربستان در تقویت اپوزیسیون سوریه، تماماً با کاهش نفوذ ایران متناظر است. تنها متحد استراتژیک ایران در منطقه، رژیم سکولار بعثی سوریه، کاملاً بی ثبات و در شرف سقوط است، و هر درجه تضعیف سوریه حزب الله در لبنان را نیز برای رژیم ایران به همان درجه کم خاصیت می کند. حتی در فلسطین نیز توافق حماس با الفتح موجب نزول نفوذ رژیم ایران شده است. خلاصه کنیم، سیر تحولات چند سال اخیر موقعیت ایران در منطقه را تضعیف کرده و این سیر همچنان ادامه دارد. رژیم ایران نمی تواند تنها با اتکاء به برگ ضدیت با اسرائیل (که اِدا در انحصار او نیست) در عرصه سیاسی منطقه امیدوار باشد مقابله جدی ای با امریکا و قدرت های اروپائی داشته باشد.

در عرصه اقتصادی: سوی تأثیر مخرب تحریم ها بر زندگی توده مردم، تا همین جا تأثیر تحریم ها بر شاخص های رایج اقتصادی آشکار است. آخرین تخمین بانک جهانی میزان رشد اقتصادی ایران را ده در صد کمتر از آنچه قبلاً پیش بینی کرده بود می شمارد. میزان واقعی ذخیره ارزی البته نامعلوم است، اما اکنون دستکم کمتر از آنچه است که در ماه اوت گذشته صندوق بین المللی پول برای آغاز سال ۲۰۱۲ تخمین زده بود. سقوط شدید ریال در قبال ارزهای جهانی شاخص دیگری است. وضعیت درهم شکسته اقتصاد ایران بررسی تفصیلی مجزایی می طلبد، اما همین اشاره کافی است که حتی پیش از تحریم ها ایران در یک بن بست اقتصادی قرار داشت، و فشار تحریم ها دولت را به اتخاذ سیاست های اقتصادی ای سوق می دهد که از هم گسیختگی اقتصادی را افزایش می دهد. بطور نمونه، سیاست افزایش بهره بانکی برای مقابله





## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

با سقوط شدید ریال قصد داشت اوضاع نابسامان بخش مالی را چاره کند، اما همین سیاست در عین حال بخش صنعتی را زیر فشار می گیرد و به نزول تولید صنعتی می انجامد. از هم گسیختگی اقتصادی بر بنیه نظامی ایران به سرعت تأثیر می گذارد، و رژیم را ناگزیر از انتقال منابع اقتصادی هرچه بیشتر به فعالیت های نظامی و امنیتی، یعنی به جنگی کردن اقتصاد سوق می دهد.

خلاصه کنیم. رژیم ایران در عرصه نظامی گزینه ای ندارد، موقعیتش در عرصه سیاسی منطقه رو به نزول دارد، و از هم گسیختگی اقتصادی هم اکنون آغاز شده است. همه اینها رژیم ایران را، که هم اکنون بیش از دو سال است با بحران حکومتی دست به گریبان است، به سوی گرداب می راند. جناح های رژیم و اگر اتر از آنچه هستند می شوند، و در چاره جویی برای اوضاع وخیم نظامی و منطقه ای و اقتصادی، جناح بندی های تازه به ناگزیر سر باز می کنند و حتی دستگاه اداری را فلج می کنند. به این اعتبار تضعیف رژیم یکی از پیامدهای سیاست تحریم ها و تهدید نظامی است، اما این ابداع به معنای گشایش در فضای سیاسی ایران نیست. بلکه شرایط جدید رژیم ایران را در سطح داخلی به تلاش برای اعمال اختناق بیشتر و میلیتاریزه کردن تام و تمام عرصه سیاسی سوق می دهد.

### راه مقابله واقعی با وضعیت حاضر

برخلاف آنچه موافقان و مخالفان تحریم ها ادعا می کنند، وضعیت حاضر ابداع قابل تنزل به دوقطبی های ساده نیست. وضعیت حاضر دو راهی الف) "تضعیف و سرنگونی رژیم به بهای مشقات اقتصادی"، و ب) "جلوگیری از تضییقات اقتصادی به بهای تحکیم رژیم اسلامی" نیست. وضعیت حاضر نه تقابل غرب مترقی و دموکرات و سکولار و مدرن با

هست خواهد کرد، بلکه همان طور که تجربه تمام عملیات هوایی "جراحی" نشان داده، از آنچه در قاموس نظامی با حسن تعبیر "خسارت جانبی" (collateral damag) نامیده می شود، یعنی از کشتار غیرنظامیان، گریزی نخواهد بود. از لحاظ سیاسی، اشاره شد که پیامد فوری مواجهه آمریکا و ایران، تلاش رژیم برای میلیتاریزه کردن تام و تمام عرصه سیاست و تشدید اختناق است.

هواداران سیاست آمریکا مدعی اند که وضعیت حاضر به تضعیف جمهوری اسلامی منجر می شود و سقوط او را ممکن می کند، از این رو توده مردم ایران باید این بها را برای کم کردن شرر رژیم اسلامی بپردازند. هواداران سیاست آمریکا البته نتایج سیاست آمریکا را تنها در محدوده ایران در نظر دارند، و برای آنها ابداع مهم نیست که شکل گیری نظام منطقه ای مطابق میل آمریکا و قدرت های غربی به سود تحکیم موقعیت طبقات حاکم است و هر حرکت آزادی خواهانه و مترقی را در سطح منطقه دشوارتر خواهد کرد. توجه به پیامدهای منطقه ای پیروزی قدرت های بزرگ کافی است تا مستقل از پیامدهای سیاسی تحریم ها و تهدید جنگی در ایران، هیچ سوسیالیست و هیچ آزادی خواهی نتواند از سیاست آمریکا هواداری کند. اما حتی در محدوده ایران نیز پیامدهای سیاسی توفیق آمریکا و شکست رژیم ایران، برخلاف آنچه هواداران سیاست آمریکا تبلیغ می کنند، به سود توده مردم نیست.

اولاً، اگر رژیم جایگزین رژیم اسلامی حکومتی باشد که مطابق میل و نقشه های آمریکا و قدرت های اروپایی

ارتجاع مذهبی پیشامدرن است، و نه تقابل حکومت مستقل و ضد امپریالیست جهان سومی با امپریالیسم آمریکا و غرب. وضعیت حاضر نتیجه تقابل گریز ناپذیر بین یک قدرت منطقه ای درجه دوم با آمریکا و قدرت های بزرگ غربی در متن تجدید تقسیم جهان امپریالیستی و بحران سرمایه داری جهانی است. به این اعتبار، وضعیت حاضر نتیجه تضاد و تصادم دو دسته سیاست کاپیتالیستی و امپریالیستی است.

سیاست آمریکا و غرب دائر بر تحریم های اقتصادی و تهدید نظامی به سود توده مردم ایران نیست و هیچ موجبی برای حمایت ندارد. اما وضعیت حاضر تنها نتیجه سیاست های آمریکا (و غرب) نیست، بلکه، همانطور که در بالا به تفصیل بحث شد، نتیجه تقابل آشتی ناپذیر سیاست های دولت آمریکا و رژیم ایران است. بنابراین، ارزیابی منفی از تأثیرات تحریم ها و تهدید جنگی بر وضعیت زندگی و مبارزه توده مردم ایران نه فقط به معنای ضرورت مقابله با سیاست آمریکا و قدرت های غربی است، بلکه در همان حال به معنای مخالفت با سیاست های رژیم ایران، به ویژه سیاست برتری جویی منطقه ای این رژیم است.

از لحاظ اقتصادی، تا همین جا آثار شوم تحریم ها بر زندگی مردم محسوس است. اما با خالی شدن خزانه ایران، رژیم اسلامی هرچه بیشتر فشار تحریم ها را به زندگی توده مردم انتقال خواهد داد تا بتواند به مقابله با آمریکا ادامه دهد. تهاجم احتمالی هوایی و دریایی نیز، نه فقط با ویران ساختن زیرساخت های اقتصادی زندگی توده مردم را دشوارتر از آنچه



مبارزه برای سرنگونی آن و برقرار کردن حکومت کارگران و زحمتکشان است.

مداخله امپریالیستی رژیم اسلامی بر سر کار را تضعیف می کند، اما عروج حکومت کارگران را نه فقط تسهیل نمی کند، بلکه با آفریدن و حمایت از انواع آلترناتیوهای رنگارنگ، تا حد ظهور "مرد آهنین" و رژیم های فاشیستی و شبه فاشیستی، تمام تلاشش جلوگیری از قدرت یابی زحمتکشان خواهد بود. مداخله امپریالیستی در انقلاب های قرن بیست و یکم، همانطور که مورد لیبی نشان داد، قطعا همین هدف را تعقیب می کند (۱۲). تلاش برای قدرت یابی کارگران و زحمتکشان از سیاست امریکا سود نمی برد، بر عکس، سیاست امپریالیستی مانع تازه ای در راه این پیش روی قرار می دهد.

تا آنجا که سیاست های امریکا و سایر قدرت های غربی سازنده وضعیت حاضر است، این سیاست ها باید مورد مخالفت و اعتراض همه سوسیالیست های و آزادی خواهان جهان قرار گیرند، با این قید که این اعتراضات ابداً به همسوئی با رژیم ایران نلغزند. به عبارت بهتر، تنها آن مخالفتی با سیاست های امپریالیستی امریکا و غرب کارساز است که در عین حال تقویت تنها نیروی اجتماعی در خود ایران برای خنثی کردن این سیاست ها، یعنی تقویت قدرت طبقه کارگر ایران را متحقق کند. شاید بر فعالان چپ امریکا بخشودنی باشد که در مخالفت با امپریالیسم امریکا به موضعی جهان سومی بلغزند، اما اگر حضور تبعیدیان و مهاجران ایرانی در اعتراضات ضد جنگ در امریکا و اروپا وظیفه ای جز افزایش کمی ناچیز صف اعتراضات داشته باشد، این وظیفه چیزی جز توضیح صبورانه و قانع کننده این واقعیت نیست که

تضعیف رژیم ایران در طول این مواجهه (اگر همچنان بر سر کار بماند) یک واقعیت است، و این همان گوئی است که رو در روئی با یک رژیم تضعیف شده برای فعالان انقلابی ساده تر است تا با یک رژیم مقتدر و منسجم. اما این تنها فاکتور برای ارزیابی مساعدتر بودن اوضاع نیست. سوسیالیست ها (یا دستکم سوسیالیست های طبقه کارگر) هیچگاه افزایش فقر و اختناق و جهل را عامل تسریع کننده انقلاب کارگران ندانسته اند؛ برعکس، سوسیالیست ها همیشه مسیر به قدرت رسیدن کارگران و پیشروی سوسیالیسم را با بهبود وضعیت اقتصادی و معیشتی طبقه، با گسترش آزادی های دموکراتیک و مدنی، و با افزایش فرهنگ عمومی جامعه دنبال کرده اند. وضعیت حاضر، تحریم ها، فلاکت اقتصادی، و چشم انداز جنگ، شرایط مبارزه طبقه کارگر را در مجموع بسیار دشوار می کند. سوسیالیست ها موظفند تا طبقه کارگر را، و همه افشار و جنبش های آزادی خواه و حق طلب در ایران را، به مقابله و تغییر وضعیت فعلی فرابخوانند. تغییر یک وضعیت سیاسی تنها با تغییر دادن سیاست های سازنده آن وضعیت میسر می شود، و در وضعیت حاضر این به معنای ضرورت مقابله با امپریالیست های غرب و رژیم اسلامی ایران، هردو، است.

تا آنجا که سیاست رژیم ایران شکل دهنده وضعیت حاضر است، نه فقط مادام که جمهوری اسلامی بر سر کار است، بلکه هر رژیمی که رسالتش حراست از سرمایه داری ایران باشد همین سیاست ها را دنبال خواهد کرد. تنها به قدرت رسیدن کارگران و زحمتکشان می تواند به تلاش برتری جویی رژیم های کاپیتالیستی ایران در منطقه پایان دهد. پاسخ کارگران و زحمتکشان ایران به وضعیت فعلی،

## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

باشد، همانطور که در افغانستان و عراق و لیبی می بینیم، نه سکولاریسم و نه مدرنیته، چه برسد به آزادی و دموکراسی، ارمانش نخواهد بود. ثانیاً، و مهم تر، همانطور که بالاتر به تفصیل بحث کردیم، از زاویه اهداف سیاسی امریکا و غرب در منطقه، سرکوب جاه طلبی های منطقه ای رژیم اسلامی ملازمه ای با سرنگونی رژیم ندارد. قدرت های امپریالیستی از سقوط رژیم ایران تنها وقتی استقبال می کنند که از حکومت جانشین آن کاملاً مطمئن باشند، و می بینیم که امروز در افغانستان دارند منت همان طالبان سرنگون کرده را می کشند تا در قدرت شریک شود، در عراق چاره ای جز پذیرش دولت سمپات به جمهوری اسلامی ایران ندارند، و در لیبی هم هنوز بر خودشان روشن نیست که چه کسانی را سر کار آورده اند. بنا به این تجربیات، هواداران ایرانی تحریم و جنگ باید بیاموزند که سناریوی تحریم اقتصادی ایران و حمله هوایی حتی المقدور قصد جایگزینی رژیم ایران را ندارد، بلکه همانطور که سیاست اعلام شده قدرت های بزرگ می گوید، قصد دارد رفتار (منطقه ای) این رژیم را تغییر دهد. بنابراین حتی در صورت شکست کامل ایران در این مواجهه، سرنگونی رژیم امری قطعی نیست. یک رژیم اسلامی که جام زهر نوشیده یا پوزه اش به خاک مالیده، در سطح منطقه ای ناتوان خواهد بود و رفتارش تغییر خواهد کرد. چنین رژیم اسلامی ای قطعاً بسیار ضعیف تر از حالا خواهد بود، اما در مقابله با مردم رفتاری بدتر از دهه ۱۳۶۰ در پیش خواهد گرفت.



# سرنگون باد جمهوری اسلامی!



## تحریم، فلاکت اقتصادی، چشم انداز جنگ

مواجهه رژیم ایران با امریکا از هر دو سو ریشه در بحران اقتصادی سرمایه داری و بحران سیاسی جهانی امپریالیسم دارد، حمایت از هر رژیمی که در ضدیت با امریکا قرار گرفته تقویت سیاست "ضد امپریالیستی" نیست، و مقابله واقعی با سیاست امپریالیستی قدرت های بزرگ تنها با تقویت نیروی طبقه کارگر در ایران می تواند انجام گیرد.

### حرف آخر

آیا تلاش برای عروج قدرت کارگران و زحمتکشان برای مقابله با شرایط حاضر راهی تخیلی نیست؟ نه، این تنها راه واقعی است و بر تحلیل از روندهای عینی اقتصادی و سیاسی جهان متکی است. آیا

این راه مقدور و شدنی است؟ آیا طبقه کارگر ایران توان و آمادگی اش را دارد؟ طبقه کارگر ایران قطعاً آمادگی فوری اش را ندارد، و عروج قدرت کارگران به طور فوری البته ممکن نیست. اما "قدرت گیری کارگران و زحمتکشان" تنها پاسخ استراتژیک واقعی به شرایط حاضر است؛ و فراهم آوردن پیش شرط و طی مراحل لازم برای تحقق آن وظیفه امروز ما را می سازد. هیچ قیاس تاریخی تماماً بر شرایط حاضر منطبق نیست، و غرض قطعاً کلیشه برداری هم نیست، اما یادآوری این نکته مفید است که موضع بلشویک ها، اسپارتاکیست ها و کلا جناح چپ زیمروالد، در ۱۹۱۴ در قبال جنگ اول امپریالیستی نیز فراخواندن به انقلاب کارگران علیه رژیم های خودی بود. سه سال بعد انقلاب اکتبر و حکومت کارگران موفق شد روسیه را از جنگ خارج کند و در ۱۹۱۸ انقلاب آلمان و برپائی شوراهای کارگران و سربازان به جنگ جهانی پایان داد. وضعیت حاضر در

ایران، نه فقط با تشدید اختناق سیاسی، بلکه با اعمال تضيیقات اقتصادی به توده مردم بیشک امر بسیج توده طبقه کارگر را با دشواری های تازه بسیار بزرگی همراه می کند. اما کم کردن از مشقات و وضعیت حاضر تنها با تلاش برای غلبه بر موانع بسیج و تحرک طبقه کارگر ممکن می شود. بدون برآمد اجتماعی طبقه کارگر، بر متن فلاکت اقتصادی و تشدید اختناق سیاسی، بر متن مداخله امپریالیستی و عروج انواع جریانات سیاسی فاسد مورد حمایت امپریالیست ها، افق تغییرات اجتماعی در ایران بسیار تاریک خواهد ماند. اگر شعار استراتژیک حکومت کارگران و زحمتکشان مورد قبول عمومی فعالان سوسیالیست باشد، تلاش برای یافتن راه های عملیاتی کردن مراحل و پیش شرط های تحقق این هدف استراتژیک در دستور کار همفکری فوری همه فعالان سوسیالیست کارگری قرار می گیرد. طولانی ترین راه پیمائی هم با نخستین گام کوچک آغاز می شود.\*

### زیرنویسها:

امپریالیستی"، بارو، شماره ۱، آبان ۱۳۸۰؛ "تقسیم دوباره جهان آغاز می شود"، بارو، شماره ۴ و ۵، اسفند ۱۳۸۰.

۸) ایرج آذرین، "تئوری برای جنگ، تئوری برای مقاومت"، بارو، شماره ۱۶، بهمن ۱۳۸۱.

۹) ایرج آذرین، "پیروزی در جنگ، شکست در صلح"، بارو، شماره ۱۷، اسفند ۸۱، و "ناکامی امریکا در عراق"، بارو، شماره ۱۹ و ۲۰، شهریور و مهر ۱۳۸۲.

۱۰) نگاه کنید به، ایرج آذرین، "بحران هسته ای، آینده رژیم اسلامی، و آینده اپوزیسیون ایران"، بارو، شماره ۲۲، اردیبهشت ۱۳۸۵.

۱۱) بیانیه شورای مرکزی اتحاد سوسیالیستی کارگری، "ایران در عصر بحران و انقلاب"، بارو، شماره ۲۵، اسفند ۱۳۸۹.

۱۲) ایرج آذرین، "کهنه و تازه امپریالیسم در لیبی"، به پیش، شماره ۶۷، ۲۰ شهریور ۱۳۹۰.

۱۳) "اهداف و استراتژی طبقه کارگر در جنبش جاری (قطعه نامه مصوب کنفرانس هشتم اتحاد سوسیالیستی کارگری، اوت ۲۰۱۱)"، به

1) "Iran turns to barter for food as sanctions cripple imports", [www.reuters.com](http://www.reuters.com), 9 Feb. 2012.

2) "Iran defaults on rice payments to India", [www.reuters.com](http://www.reuters.com), 7 Feb. 2012.

3) "Iran's steel imports collapse under sanctions", [www.reuters.com](http://www.reuters.com), 9 Feb. 2012.

4) "Swift Sanctions on Iran", Wall Street Journal, 1 Feb. 2012; "Senate panel backs tough pressure on Iran", [www.reuters.com](http://www.reuters.com), 2 Feb. 2012.

5) George Friedman, "Iran, the U.S. and the Strait of Hormuz Crisis", [www.stratfor.com](http://www.stratfor.com), 17 January 2012.

6) "Iran paying for grain with gold and oil", [www.reuters.com](http://www.reuters.com), 9 Feb. 2012.

۷) ایرج آذرین، "۱۱ سپتامبر و نظم نوین

پیش، شماره ۶۶، ۲۳ مرداد ۱۳۹۰.

14) George Friedman, "Syria, Iran and the Balance of Power in the Middle East", [www.stratfor.com](http://www.stratfor.com), 22 Nov. 2011.

15) Scott Stewart, "The Covert Intelligence War Against Iran", [www.stratfor.com](http://www.stratfor.com), 8 Dec. 2011.

16) "Summary of letter purportedly sent by Iran to the US government in the spring of 2003", [http://www.mideastweb.org/iranian\\_letter\\_of\\_2003.htm](http://www.mideastweb.org/iranian_letter_of_2003.htm)

۱۷) ایرج آذرین، "توطئه لشکر قدس در امریکا - سیاست تازه امریکا نسبت به رژیم ایران رسمیت می یابد"، به پیش، شماره ۶۸، ۳۰ مهر ۱۳۹۰.

۱۸) برای تفصیل این نکته نگاه کنید به "ایران در عصر بحران و انقلاب"، بارو، شماره ۲۵، اسفند ۱۳۸۹، فصل ۴، ص ۲۷-۱۵.



## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

احمد شقاقی

۱۰ دی ۱۳۹۰

آنچه باعث شد من بخش دوم این مقاله را بنویسم نه فقط جواب به آقای هلمت، بلکه نکات قابل تعمقی است که در مقاله ایشان آمده و ضمناً چند موضوع و واقعه دیگر که در این مدت رخ داده و واکنش‌ها و تاثیراتی که مقاله داشته، و همه به موضوع مورد بحث ما مربوط می‌گردد. اما موضوع مهم‌تر بررسی انحراف پراگماتیستی در حزب کمونیست است که به هیچ وجه کم‌رنگ‌تر از سانتریزم نبوده و عدم توجه به این مسئله می‌تواند جنبش را با مانعی جدی روبرو نماید. هر چند من در مقاله قبلی تا حدودی به این موضوع نیز پرداختم، اما مسئله این است که هر سانتریزمی الزاماً پراگماتیست نیست و در واقع این دو انحراف هریک باید جداگانه بررسی شوند و چون من ادعا دارم که حکا در این مورد نیز دچار انحراف جدی است و جنبش در این خصوص هیچ نقد و بررسی عمیقی انجام نداده، لذا بررسی این انحراف در سیاست و استراتژی این حزب ضروری است. و البته بحث سانتریزم همچنان در این نوشته ادامه داده می‌شود بخصوص به این دلیل که دو انحراف فوق در سیاست‌های حاکم بر حکا در هم تنیده و به هم وابسته هستند.

### شناخت، و رابطه تئوری و پراتیک

هلمت در جوابیه اش و در رد واقعیت همزیستی مسالمت آمیز با گرایش‌های سیاسی می‌گوید: «اگر نویسنده این مطلب "اتحاد سوسیالیستی" فاکت‌های تاریخی زیادی را از رشد و شکل‌گیری بلشویسم در مقابل منشویسم و دیگر گرایش‌های غیرکارگری در انقلاب روسیه برای نشان دادن اهمیت مبارزه سوسیالیسم کارگری بر علیه سوسیالیسم غیرکارگری نمونه می‌آورد و بدرستی نتیجه می‌گیرد که این روند بود که حکومت کارگران و شوراهای کارگری

را در روسیه اجتماعی کرد و فرصت رهبری انقلاب کارگری را به آنها داد، چرا کاربرد "تئوری" و "مبارزه اینولوژیک" برای آنها، نه تنها جریانشان را در جامعه و در میان جنبش‌های موجود در جامعه ایران، اجتماعی نکرده که سهل است، حتی نتوانسته اند به یک جریان در همین مقیاس نیروهای موجود چپ ایران نیز تبدیل شوند، چرا همه این تلاش‌ها حتی باعث جذب چند کادر روشنفکر هم برای آنها نشده است؟ و همه اینها در حالی است که حتی خود نویسنده مطلب سانتریزم «حکا» در همین نوشته اش اعتراف می‌کند که حزب کمونیست ایران بعد از جدایی‌ها و انشعابات جریانان موسوم به "کمونیسم کارگری" توانسته است موقعیت بهتر و قوی‌تری در جامعه پیدا کند. کومه‌له توانسته است حرکت‌ها و اعتصاب‌های بزرگ را در کردستان سازمان دهد و توانسته تاثیراتی نسبی بر فضای سیاسی جامعه بگذارد(۱)

اینجا سطح نازل برخورد هلمت در پاسخ به موضوع نقد گریزی و همزیستی این جریان را می‌بینیم. در عین حال که ناچار است اعتراف کند که بلشویک‌ها راه درستی را در پیشبرد امر مبارزه تئوریک انجام دادند، اما نتیجه‌ای که از این پاسخ گرفته می‌شود این است که شما که مبارزه تئوریک کردید و ما نکردیم، در نهایت ما نتیجه‌ای بهتر گرفتیم و در نهایت نفوذ حکا در جنبش بیشتر از شما است. بسیار جالب است که با وجود اینکه خودش اعتراف می‌کند که این روندی بود که بلشویک‌ها را در روسیه اجتماعی کرد، اما در نهایت می‌گوید که راه ما - همزیستی و بها ندادن به مبارزه علیه جریانات انحرافی رنگارنگ - نتیجه‌ای بهتر داده و در واقع بی‌خیال بلشویک‌ها!

بحث همزیستی مسالمت آمیز با جریانات سیاسی توسط حکا یک انتقاد مشخص است که هلمت سعی کرده با یک انتقاد متقابل آن را تقلیل داده و خنثی نماید. بیاییم موضوع

را یک به یک مورد بحث قرار دهیم. اول اینکه فرض را بر این می‌گذاریم که اتحاد سوسیالیستی مبارزه نظری را که تا کنون پیش برده غلط و اشتباه بوده، اما این موضوع به هیچ درجه‌ای بار انتقادی را که متوجه حکا در این رابطه است کم نمی‌کند. بله یک جریان می‌تواند به مبارزه نظری بها داده و در این زمینه فعال باشد اما تئوری‌های آن مبتنی بر استراتژی سوسیالیستی نباشد. اما این موضوع هیچ ربطی به سیاست گریزی و همزیستی مسالمت آمیزی که تئوری گریز است (پراگماتیسم) ندارد؛ در واقع هلمت در اینجا پاسخی به انتقادی که متوجه حکا است نداده و فقط سعی کرده توپ را به زمین اتحاد سوسیالیستی بیندازد. این شیوه‌ای مارکسیستی در پاسخ به یک انتقاد نیست. سوال مشخص این است: بالاخره آیا شیوه‌ی شما - همزیستی مسالمت آمیز - در ارتباط با جریانات سیاسی صحیح است یا شیوه و روش بلشویک‌ها؟

اما در مورد این که قد و قواره‌ی حکا بزرگتر است و هلمت مدعی شده که اتحاد سوسیالیستی: "حتی نتوانسته اند به یک جریان در همین مقیاس نیروهای موجود چپ ایران نیز تبدیل شوند، چرا همه این تلاش‌ها حتی باعث جذب چند کادر روشنفکر هم برای آنها نشده است؟" (همانجا).

در این مورد نمی‌دانم هلمت اگر معیارش جذب چند روشنفکر در خارج کشور است و تعداد افرادی که از کردستان به اروپا مهاجرت نموده و بعضاً طرفدار کومه‌له هستند، بله حق با شما است؛ اما واقعیت پیشروی جریان سوسیالیسم کارگری طی چند سال گذشته در داخل کشور و در جنبش کارگری، دانشجویی و ... بر هر کس که از تغییر و تحولات جنبش با خبر باشد مبرهن است، مگر اینکه آدم بی‌اطلاع و یا مغرضی باشد؛ وانگهی جنبش هنوز نیمه راه را هم طی ننموده و بلشویک‌ها نیز از روز اول توده‌ای و رهبر انقلاب نبودند. به هر شکل این موضوع شیوه جدلی سطحی و مبتذلی است که ارزش ادامه دادن ندارد. این نوع برخورد بیشتر تلاشی است برای منحرف کردن بحث و تغییر ماهیت







## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

موضوع.

اما در ادامه بحث هلمت، تنها چیزی که بعنوان نظر در مورد رابطه تئوری و پراتیک به چشم می خورد، طرح "پراتیک معیار حقیقت" از طرف اوست، در واقع بدون اینکه بگوید این عبارت را در مقابل "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی وجود ندارد" عنوان نموده است. من نیز بحث خود را از همینجا شروع می کنم؛ پراتیک معیار حقیقت است، به معنای این واقعیت که تئوری ها در جریان عمل محک می خورند و در قالب سیاسی تئوری انقلابی در پروسه عملی مبارزه طبقاتی است که خود را نشان می دهد، اما هلمت بحث خود را از منظر بی ارزش بودن تئوری و شناخت در مقابل پراتیک طرح می کند. ضروری است در این رابطه به پروسه شناخت و رابطه آن با پراتیک توجه کنیم تا نتیجه صحیحی بگیریم.

در مرحله نخست شناخت ما چیزی نیست جز ادراکات حسی که در جریان فعالیت اجتماعی بدست می آیند. ابتدا شناخت ما بر هیچ مبنای دیگری به جز ارتباط حواس ما- یعنی در جریان ادراکات حسی- که منشاء آن در جهان حسی قرار دارد، نمی تواند به روش دیگری ایجاد گردد. در واقع ابتدا به ساکن واقعیت عینی از طریق احساس های انسان، که برای وی ملموس است و وجودی مستقل از او دارد، در ذهن انعکاس میابد. در این مرحله نخست، احکام ما صرفا بیانگر جنبه هایی جداگانه و برداشت از روابط خارجی و عام یک پدیده است. در این مرحله از شناخت ما نمودهها و ظواهر پدیده را مشاهده می کنیم و در نتیجه شناخت و برداشت ما نیز در همین محدوده صورت می گیرد. بنابراین در قضاوت و نتیجه گیری هایی که بر مبنای حسیات بنا می شوند ما به شناخت خودبخودی و ابتدایی از پدیده ها نایل می شویم. این مرحله از شناخت، شناخت کامل و عمیقی نیست؛ چون ما این شناخت را بر

اساس یافته های حسی بدست می آوریم. مثلا می گوئیم جنگل از تعداد زیادی از درختان ایجاد شده. و یا سنگ پارس می کند و اگر رام شود مونس انسان می شود. و یا در اثر تراکم ابرها باران می بارد. همه اینها و موارد بسیار دیگری از جمله برداشتهای حسی ما از پیرامونمان می باشد که همواره در زندگی کاربرد داشته و دارد.

برای گذر از تصورات ابتدایی و حسی به مرحله عقلی، گذر از احکام سطحی به احکام عمیقتر، گذر از ظواهر هر پدیده به محتوا، همواره باید بین ظاهر و واقعیت تمایزی قائل شویم. بنابراین می توان بر این موضوع تاکید داشت که شناخت علمی به کشف ارتباطات و قوانین درونی که ریشه ظواهر هستند، کمک می کند. تحلیل روند تکامل پدیده و ردیابی ارتباطات درونی باید تشریح شوند. شناخت خصلت و قوانین واقعی هر موضوع مورد مطالعه همواره باید از یک بررسی تفصیلی واقعیت نشات گیرد و در نهایت باید به تبیین آن کمک کند. اگر ارتباطات درونی پدیده بدون واسطه و تحقیق منتقل می شدند، اصلا چه احتیاجی به علم و در عرصه مبارزه طبقاتی به سوسیالیسم علمی و آگاهی بود. در مراحل ابتدایی و نگاه سطحی به پدیده ها ما به شناخت خودبه خودی می رسیم و طبیعتا این شناخت کامل و عمیقی نیست. بلکه شناختی پراکنده و جدا از هم و بر مبنای روابط خارجی پدیده ها است؛ ما این شناخت را به وسیله یافته های حسی به دست می آوریم؛ و زمانی که به نتیجه گیری ها از طریق بررسی و استدلال پیرامون خواص، پویاها، قوانین تغییر و تحول آن پدیده و روند تغییراتی که تا کنون داشته می رسیم در واقع به شناختی عمیقتر که تا کنون به شکل سطحی تصویری از آن در ذهن ما بوده نائل می شویم.

بنا بر این بینشی که سیستم شناختش را تماما از بررسی نمود های سطحی بدست می آورد، نتیجه گیری های پراگماتیستی میکند و توجهش هرگز متکی بر زیر ساخت های تحولات سیاسی و اجتماعی نیست. بدون شناخت و تئوری عمیق و لازم نسبت به پراتیکی که قرار است انجام شود،

پراتیک ما مثل راه رفتن در تاریکی بدون هیچ روشنایی است. اما در نهایت این مرحله پراتیک است که شناخت ما را از پدیده ها محک می زند و معیار حقیقت می گردد؛ به عبارتی دیگر در جریان عمل تئوری ها صحت و یا عدم صحت خود را نشان داده و یا کامل می گردند.

در پروسه شناخت دو مرحله ضروری توضیح داده شده، شناخت، جدای از عمل مقتضی ممکن نیست و تنها حدس و تفکر صرف نظری نمی تواند ما را به حقیقت برساند. برای کشف قوانین واقعی جهان راهی جز این وجود ندارد که وارد روابط پراتیک با پدیده ها - و در جامعه عرصه مبارزه طبقاتی - شویم و در تلاش برای تغییر آنها برآییم و بر مبنای تجربیات تئوری هایی که راهگشا باشند ایجاد نماییم و آنگاه یکبار دیگر تئوری های جمعبندی شده را در عمل آزمون نماییم. بنابراین تئوری و پراتیک یک رابطه دیالکتیکی متقابل دارند، که در هر مرحله و حتی در دوره شناخت سطحی و حسی باید در ارتباط ارگانیک با پدیده ها قرار گیرند و در جریان عمیقتر شدن شناخت ما این رابطه تنگاتنگ و بیشتر پیوسته می گردد؛ برای بدست آوردن شناخت عمیقتر از یک جنگل، نیاز به بررسی چرخه اکوسیستم آن، میزان رطوبت در فصول مختلف، بررسی عواملی که آن جنگل مشخص را در معرض تهدید و یا بقاء قرار داده و ... هستیم و ممکن نیست بدون تحقیق و اطلاعات کلی و مشخص از آن جنگل به شناخت کاملتری از آن نائل شویم؛ بنابراین، این یک پروسه تنگاتنگ شناخت در ارتباط با پراتیک است و در نهایت تئوری ما برای مثلا نجات فلان جنگل در عمل خود را ثابت یا باطل می کند و البته می تواند بطور نسبی موفق و یا نا موفق باشد.

این روند- یعنی رابطه تئوری و پراتیک - ادامه می یابد و مجددا پراتیک بر تئوری و شناخت ما را از پدیده ها کاملتر نمایند و امکان دخالت و تغییرات آنها در هر مرحله فراهم گردد. در واقع در مرحله ابتدایی شناخت - شناخت سطحی - واقعیات مقدم





## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

بر ذهن هستند و تصورات ما تنها در نتیجه انعکاس آنها در ذهن میسر می‌گردد، و پروسه شناخت ذکر شده دلالت بر تقدم تئوری بر پراتیک نیست، بلکه کاملاً بلعکس این ارتباط با واقعیت است که هر چه تنگاتنگ تر و فزاینده از مراحل ابتدایی - یعنی شناخت حسی و سطحی- برود، امکان دست یابی به حقیقت بیشتر می‌گردد.

بعنوان مثال اتومبیلی در حال حرکت دچار نقص فنی می‌شود و با توجه به نموده‌ها حدسیاتی را در ذهن راننده ایجاد می‌کند - که می‌تواند بسیار ساده و ابتدایی باشند- اما اگر اطلاعاتی از پیشینه آن وجود دارد، نوع از حرکت افتادن اتومبیل، صدای غیر عادی که در موتور قبل از خاموش شدن وجود داشته، مثلاً راننده حدس می‌زند که کاربرات دچار مشکل شده است و به سراغ تعمیر آن می‌رود و یا به سراغ تعمیرکاری که شناخت بیشتری از موتور دارد؛ در مرحله تعمیر تئوری او محک می‌خورد و متوجه می‌شود که آیا تئوری او و در واقع برداشتش از واقعیت صحیح بوده و یا نه. ممکن است وی متوجه شود که اشکال دیگری، مثلاً اشکال برقی در موتور وجود دارد. مرحله اول شناخت یک شناخت حسی بر اساس داده‌های ابتدایی است و هر چه اطلاعات ما و شناخت ما از واقعیت بیشتر باشد - مثلاً داشتن دانش فنی در مورد اتومبیل و دانش مبارزه طبقاتی در عرصه جامعه - و با تجزیه و تحلیل مورد، شناخت ما بیشتر تعقلی می‌گردد و در نهایت در جریان عمل است که تئوری محک می‌خورد و مرحله شناخت پراتیک تحقق می‌یابد.

اما موضوع در مورد حزب کمونیست ایران است که اساساً از این مراحل برای رسیدن به شناخت پدیده‌ها گذر نمی‌کند و رابطه دیالکتیکی بین تئوری و پراتیک برای بدست آوردن شناخت علمی را از مرحله سطحی تا مرحله شناخت تعقلی و عمیق

بسط نمی‌دهد و یکسره با درک سطحی به سراغ پراتیک می‌رود و در نتیجه دچار پراگماتیسم می‌گردد. با پرهیز از شناخت در اتومبیلی که دچار نقص فنی است نشسته‌اند و باور ندارند که اساساً ایرادی وجود دارد و به این دل خوش نموده‌اند که اتومبیلشان بزرگ و جا دار است. تئوری و پراتیک یک رابطه دیالکتیکی و متقابل دارند، انعکاس واقعیات از طریق حسیات ما در ذهن و سپس تجزیه، تحلیل و استفاده از تجربیات دیگران و ... شناخت حسی ما را به شناخت علمی و عمیق تبدیل می‌نماید، که البته باز هم می‌تواند غلط یا صحیح باشد، و در جریان عمل تئوری‌ها محک می‌خورند. اما آنطور که هلمت و حکا رفتار می‌کنند ارتباط دیالکتیکی بین تئوری و عمل نمی‌بینند و می‌خواهند به نتیجه برسند.

واضح است که در هر مرحله و در هر شرایط تاریخی مربوط به آن، که ابزار و روشهای کاربرد نیل به حقیقت و نیز تئوری و فرضیه‌های مشروط تاریخی که برای نتیجه‌گیری‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند را در بر می‌گیرد، حقیقت محدود و نسبی می‌گردد. اما سیر تکامل شناخت در هر مرحله آنچنان ویژگی‌های مشروط و محدودی دارد که کشف ارتباطات پدیده‌ها همیشه نسبی هستند، ولی این سیر شناخت رو به افزایش است و در آن مرزهای شناخت مرحله به مرحله تکامل می‌یابند و مطابقت تئوری‌ها و نظریات با واقعیات بیشتر و بیشتر می‌گردد؛ و در صورتی که نسبییت حقیقت همواره وجود دارد اما این حقایق نسبی قابل اتکا و نزدیک به واقعیات هستند. در نتیجه گریز از تئوری‌ها و نظریات بر اساس امکان خطا و غرق شدن در پراگماتیسم، هر چه بیشتر انسان را از دست یابی به حقایق دور می‌نماید.

هلمت سعی دارد با طرح اینکه ما نتوانستیم به یک جریان چپ مطرح تبدیل شویم زاویه برخورد ما را زیر سوال ببرد، اما بر هر کس که کمترین اطلاعی از تغییر و تحولات جنبش داشته باشد و نخواهد واقعیات را کتمان نماید روشن است که گرایش سوسیالیسم کارگری در ایران در مقاطع و تند پیچهای تاریخی منشاء اثر

بوده، که به اجمال می‌توان چنین نام برد: مبارزه با انحرافات عمیقی که کمونیست‌های کارگری در جنبش ایجاد کردند، و یا در یک دوره لغو کار مزدی‌ها در بحران درون کمیته هماهنگی، مقابله با خطر سولیداریته و تشکل‌های امپریالیستی در جنبش کارگری، مبارزه با انحرافات آوانتوریستی در جنبش دانشجویی و نیز در تبیین استراتژی سوسیالیستی، در دفاع از واقع بینی در مقابل ذهنی‌گرایی و بسیاری موارد دیگر، هر یک به راستی از دست آوردهای با ارزش و ماندگار اتحاد سوسیالیستی کارگری برای جنبش است و نمی‌توان این واقعیت را کتمان نمود که اتحاد سوسیالیستی از بسیاری از احزاب و جریان‌ها چپ در جنبش کارگری بیشتر منشأ اثر بوده و هست.

به هر شکل اگر می‌پذیریم که طبقه کارگر و جنبش دائمی آماج حملات از طرف روشنفکران بورژوا قرار دارد و به اشکال مختلف و بر اساس زمینه‌های مادی این نظریات به درون جنبش و طبقه نفوذ می‌کنند، ضروری است بر اساس توان و موقعیت خود در نقد و مبارزه با آنها فعال باشیم. پراگماتیستی عمل کردن نه تنها با جنبشی عمل کردن مترادف نیست بلکه در تناقض با آن قرار دارد؛ جنبشی عمل کردن پراتیکی است که بر مبنای منافع جنبش در هر مقطع و شرایط قرار دارد و با تلفیق تئوری و پراتیک در راستای دفاع از منافع جنبش و کنار زدن هر مانع تئوریک و عملی در این رابطه معنا می‌یابد. تنها بدین شکل به عنوان یک فرد سوسیالیست یا گرایش سوسیالیستی درون طبقه و در راستای منافع جنبش می‌توانیم گام برداریم.

### همزیستی مسالمت آمیز و درک جبهه

ای همانطور که در شماره قبل توضیح دادم درک حکا از قطب سوسیالیستی و چپ درکی جبهه‌ای و بر مبنای همزیستی مسالمت آمیز است که روشن شدن حقیقت در آن از کمترین درجه اهمیت برخوردار است و رابطه حقیقت و منافع طبقه کارگر در این خط مشی گم شده است. همانجا به





## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

عنوان نمونه از اتحاد عمل حکا و حزب کمونیست کارگری نام بردم و اینکه چگونه و تا چه حد غیر عادی حکا در بیانیه ای مشترک به آن اتحاد عمل دل خوش کرده بود تا آنجا که آن را "در پاسخ به نیازهای مبارزات انقلابی جاری در ایران و در جهت تقویت جنبش چپ و کمونیستی" (۲) می دیدند. به هر حال من به تکرار آنچه گفته شد نمی پردازم و در اینجا دو نکته جدید را مورد بحث قرار می دهم. اول جواب آقای هلمت است و دوم نمونه ی دیگری از درک ایجاد قطب چپ یا سوسیالیستی است.

جالب اینجا است که او در ارتباط با اتحاد عمل بین حکا و حزب کمونیست کارگری هیچ نمی گوید و همانند انتقاد قبلی از کنار آن می گذرد و هیچ به روی خود نمی آورد که بالاخره آیا این اتحاد عمل قابل دفاع است یا نه؟ چرا قبلا این کار را نکردند و چرا آن را ادامه نمی دهند؟ و مخالفینی که این اتحاد در درون تشکیلات دارد چه می گویند؟ و اگر واقعا ادامه آن را بیهوده می دانند چرا به خود انتقاد علنی نمی کنند؟ و پس از اینکه چند پاراگراف را به این اختصاص می دهد تا بگوید ما صداقت نداریم، تحریف می کنیم و ... این را می گوید که اتحاد سوسیالیستی چون دست بالا را ندارد نمی تواند در جمع های بزرگتر سیاستش را پیش ببرد لذا تن به اتحاد عمل نمی دهد و در نهایت نیز خود وضعیت مصر را مثال می زند و می گوید: "اوضاع کنونی در کشور مصر را نگاه کنید، آیا اگر قبل از برپایی قیام های اخیر یک قطب سیاسی چپ شکل می گرفت نمی توانست توازن قوا را به نفع جریان سوسیالیستی و کارگری بهتر کند؟ در حالیکه شاخه های مختلف سلفی و اخوان المسلمین علیرغم پراکندگی شان برای تشکیل حکومت ائتلاف می کنند و به هم نزدیک می شوند، در حالیکه لیبرال ها علیرغم پراکندگی شان به هم نزدیک می

شوند و در کمین نشسته اند تا بر موج انقلاب مردم سوار شوند، سیاستی که نیروهای چپ و رادیکال موجود در آن جامعه را در یک قطب در مقابل جناح های منحنی بورژوازی قرار می داد، سانتریستی بود؟" (همانجا)

اختلاف دقیقا همین جا است که ظاهرا هلمت ترجیح می دهد متوجه نشود، او نمی داند که استراتژی های متفاوتی که یکی با دور زدن طبقه کارگر می خواهد قدرت را بگیرد و دیگری از طریق اتحاد با اصلاح طلبان و یا یکی دیگر از طریق اتحاد با بورژوازی ملی و دیگری با انقلاب بورژوا دمکراتیک، و یا برخی از احزاب و جریانات با سیاست اکونومیستی و برخی با محاصره شهرها از طریق روستاها و ... می خواهند استراتژی خود را متحقق کنند، ممکن نیست با استراتژی گرایش سوسیالیستی همسو شوند و به غلط و فرض اگر چنین شود نتیجه ای جز شکست برای سوسیالیسم کارگری چیزی ببار نخواهند آورد. صرف داشتن نام چپ برای نزدیکی و وحدت کافی نیست؛ بسیاری از گرایشات لیبرالی و ضد کارگری می توانند در غالب چپ و سوسیالیسم علیه طبقه کارگر به میدان بیایند و این الفبا را از زمان برنشتاین تا کنون هر مارکسیستی می داند. کمونیست های کارگری حاضر نشدند - و هنوز هم نیستند - که حمله امپریالیست ها به افغانستان، عراق، لیبی و ... را محکوم کنند و حتی از بکار بردن کلمه امپریالیسم اکراه دارند و عملا آن را متعلق به چپ سنتی می دانند و واژه جهان غرب را جایگزین آن می کنند، و این تنها یک اشتباه سیاسی ساده و معمولی نیست. در جهانی که پس از جنگ دوم جهانی به این سو به حدود ۵۰ کشور جهان از طرف آمریکا و متحدینش حمله نظامی شده و در بیست سال گذشته و پایان جنگ سرد و خارج شدن رقیب امپریالیستی از صحنه مبارزه، این حملات و چنج حکومت ها از طریق ناتو و ... بسیار افزایش یافته و آمریکا در حدود نیمی از کشورهای دنیا پایگاه نظامی برقرار کرده تا منافع سرمایه داری جهانی حفظ شود، سیاست کمونیست های کارگری چیزی نیست جز سوسیالیسم در گفتار و

## به پیش!

شوینیسم در کردار. شوینیسم فقط دفاع از میهن خودی نیست. هر کس و هر جریانی که از یک جناح در جنگ ارتجاعی حمایت نماید و یا در صدد محکومیت جنگ ارتجاعی برنیاید و به نوعی آن را با منافعش منطبق بداند یک سیاست شوینیستی اتخاذ نموده است. بحث "سناریوی سیاه و سفید" و "حزب و جامعه" حکمت با همین ریشه شوینیستی تدوین شد، بر مبنای بر انداختن رژیم در یک شرایط بحرانی که امپریالیستها ایجاد نمایند و بشود با عوامل آنها- سلطنت طلبان و ... - متحد شد. آقای هلمت اگر تفاوتی بین موضعی که رفیق ایرج آذرین در قبال ضرورت محکومیت حمله امپریالیست ها به لیبی گرفت و سیاست کمونیست های کارگری - یعنی سیاست انترناسیونالیستی و شوینیستی - قابل نشویم، همانا اتحاد عمل با آنها نیز عاری از اشکال خواهد بود.

ببینیم لنین در این رابطه چه می گوید: جریان دوم که به اصطلاح مرکز نامیده می شود (نام جریان کائوتسکیست ها در دورانی که سانتریست بودند) افرادی هستند که بین شوینیست های اجتماعی و انترناسیونالیست های در کردار در نوسانند.

افراد "مرکز" همه سوگند یاد می کنند و خدا را به شهادت می طلبند که مارکسیست و انترناسیونالیست و طرفدار هر گونه فشار بر دولت ها، طرفدار هر گونه از مطالبه ای از دولت خود در باره اینکه این دولت اراده ملت را نسبت به صلح آشکار سازد، طرفدار هر گونه کارزاری به نفع صلح غیر الحاق طلبانه و غیره و غیره و طرفدار صلح با شوینیست های اجتماعی هستند. "مرکز" طرفدار "وحدت" است، مرکز مخالف با انشعاب است. (پیرانتز و تاکید از من است) - (۳)

ما مخالف اتحاد عمل نیستیم. برای ما سوسیالیست ها در یک اتحاد عمل، در یک فعالیت مشترک و در یک همسویی، این موضوع اهمیت بسزا و تعیین کننده ای دارد که استراتژی سوسیالیستی و منافع جنبش کارگری و پرنسیب های انقلابی در مجموع حفظ شوند و نرزش و انعطاف تا آنجا ممکن است که از اصول سوسیالیستی





## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

عدول ننماییم. آیا واقعا اگر امپریالیست ها بخواهند به ایران حمله کنند - که همواره در کشور ما محتمل است و یا حد اقل تهدید و سایه آن روی سر مردم است - کمونیست های کارگری آیا موضع سوسیالیستی اتخاذ خواهند نمود؟ تا کنون که چنین نبوده و اتحاد عمل آنها با سلطنت طلبان و حمایت های تلویحی از سیاست امپریالیستی واقعیت دیگری را نشان می دهد، به زبان ساده می گویند: بگو دوستت کیست تا بگویم کیستی. بنا بر این هر گونه اتحاد عملی چه در سطح جنبش کارگری و چه در طیف چپ از منظر ما باید ماهیت سوسیالیستی و انقلابی داشته باشد.

تا جایی که به نمونه مصر مربوط می شود، این به هیچ وجه توجیه مثنی حکا نیست؛ اتفاقا جنبش ۶ آوریل در تقابل با نیروهای نظامی حاکم انتخابات را تحریم کردند و گفتند تا آنها کنار نروند در انتخابات شرکت نمی کنند و این تازه سر آغاز راه است. اینکه اگر قطب سوسیالیستی از قیل وجود داشت مذهبی ها نمی توانستند دست بالا را داشته باشند، کلی گویی بیش نیست. بله اگر قطب سوسیالیستی در خیلی از کشورها وجود داشت خیلی اتفاق ها می افتاد؛ اما اختلاف بر سر این نیست، اختلاف بر سر این است که چگونه قطب سوسیالیستی بوجود می آید؟ با جمع شدن انواع گرایشات متناقض چپ با استراتژی های طبقاتی متفاوت، و یا با مبارزه و سازماندهی دراز مدت گرایش سوسیالیستی؟ آینده مصر در ارتباط با سیاست ها و استراتژی که جنبش ۶ آوریل و یا جناح چپ جنبش کارگری در قبال مبارزه طبقاتی اتخاذ خواهد نمود، رقم می خورد. اینکه آنها کمک خواهند کرد که شوراهای کارگری و یا هر نوع سازماندهی رادیکال دیگری در بین کارگران ایجاد شود یا نه؟ اینکه خواهان لغو مالکیت خصوصی از طریق یک انقلاب کارگری هستند یا نه؟ اینکه قادرند

طی یک مبارزه منسجم سوسیالیسم غیر کارگری را کنار بزنند یا نه؟ اینکه بتوانند صف انقلاب و ضد انقلاب را از هم متمایز نمایند و زیر چتر آلتر ناتو های امپریالیستی و سرمایه داری نروند، و به اضافه این که بتوانند یک مبارزه بی رحمانه با جریاناتی که ممکن است جنبش را به انحراف بکشانند، به پیش ببرند؛ مجموعه این پارامترها که استراتژی جناح سوسیالیست را تعیین می کند آینده مصر را رقم خواهد زد. اما هلمت می پندارد اگر اتحاد بیشتری بوجود می آمد قطب سوسیالیستی الان در راس جنبش بود و با خیال راحت پیش می رفت. در همین مصر چپ هایی هستند که مخالف ادامه مبارزه در خیابان ها و موافق شرکت در انتخابات بوده و هستند و استراتژی متفاوتی را برای کسب قدرت دارند، چگونه و چرا میشود با آنها قطب سوسیالیستی تشکیل داد. هر چه جناح چپ سیاست های شفافتر و رادیکالتری را اتخاذ نماید و بتواند سازشکاری و رفرمیسم را کنار زده و مبارزه ای دراز مدت و جدی را با انحرافات و پوپولیسم پیش ببرد و انقلاب سوسیالیستی را در میان طبقه تبلیغ و سازماندهی نماید، امکان پیروزی پرولتاریای مصر بیشتر خواهد بود. جناح چپ جنبش مصر تند پیچ های بسیاری پیش رو خواهد داشت که قطعاً از طریق سازش با گرایشات مختلف طبقاتی نمی تواند از آنها عبور نماید؛ و در واقع این جنبش هنوز در ابتدای راه است؛ این جنبش ممکن نیست آنگونه که هلمت فکر می کند با اتحادی از پیش، از مراحل پیش روی مبارزه طبقاتی جهش نماید و ناگهان به سرزمین موعود برسد.

پس از اعلام موجودیت "اتحاد چپ ایرانیان" در خارج کشور که طبیعتاً نمی تواند منشاء اثری در ایران و جنبش باشد، حزب کمونیست ایران ذوق زده شده و به همراه تعداد دیگر از احزاب با آنها اعلام همبستگی نمود. این نوع اعلام همبستگی ها و شرکت در اتحاد عمل های موقت و مقطعی که نتیجه ای نداشته و بارها و بارها به دلیل عدم وجود استراتژی سوسیالیستی و تناقضات ریشه ای شکست خورده را حکا

مجددا تجربه می نماید و هیچگاه و نه تنها از آنها درس نمی گیرد بلکه بیشتر و حریصانه تر بدنبال اتحاد عمل های طلایی و جدید می گردد تا بلکه درد جنبش را دوا کند، و در این مسیر هر چه بیشتر راه مماشات و سازش های طبقاتی را نسبت به احزاب در پیش می گیرد. حمایت و اعلام همبستگی با اتحاد چپ ایرانیان چه واقعیتی را نشان می دهد؟ آیا اگر تعدادی دیگر از نیروهای چپ نیز با استراتژی و خط مثنی های دیگر متفاوت و متناقض گرد یکدیگر جمع شوند از آنها نیز حمایت می کنید؟ آیا تاکنون اینگونه حمایت ها راه به جایی برده است؟ آیا در راه اتحاد عمل و وحدت هر چه بیشتر، اگر پرنسیب های بیشتری زیر پا گذاشته شوند راه هموار و مشکل جنبش حل می شود؟ آیا توده ای نبودن جنبش و به میدان نیامدن طبقه کارگر صرفاً با اینگونه اتحاد عمل های افراد و یا جریاناتی در خارج کشور حل می شود؟ شما آقای هلمت بلشویک ها را تایید می کنید که در جریان یک مبارزه پیگیر توانستند توده ای شوند و ما را به ریشخند می گیرید زیرا همین راه را ادامه می دهیم. اما به هیچ روی نمی گویند که این بلشویک ها آیا از طریق اتحاد با منشویک ها، اس آر ها، انحلال طلبان، ماخپیست ها، اکتبرپیست ها، دسامبرپیست ها، کادت ها و... توده ای شدند و رهبری انقلاب را با این جبهه بدست آورد؟ و یا طی یک مبارزه آشتی ناپذیر و پیگیر با تک تک این جریانات، صف انقلاب را از جریانات غیر کارگری مجزا نموده و رهبری انقلاب را بدست گرفتند؟ آقای هلمت و هر کس دیگری که کمترین اطلاعی از تاریخ بلشویسم و انقلاب روسیه داشته باشد می داند که بلشویک ها نه با اتحاد عمل و تلاش برای وحدت جریانات غیر کارگری، بلکه با یک مبارزه سخت که سال ها به درازا کشید و با کنار زدن آنها راه پیروزی را هموار نمودند.

گذران امور جریان سانتریستی در همزیستی مسالمت آمیز و حرکت در مرکز بین دو جناح چپ و راست جنبش قرار دارد و با زیگزاک های سیاسی بین این دو در نوسان بوده و در نتیجه بطور مدام برای ادامه حیاتش باید تن به انواع حمایت





## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

ها و اتحاد عمل‌ها بدهد تا پتانسیل خود را شارژ نماید؛ بنا بر این در آینده نیز هر گاه چند جمع و محفل و یا افرادی با گرایش‌ها و استراتژی مختلف صرفاً گرد یکدیگر بیایند سانتریست‌های حکا ذوق زده برای آنها کف خواهند زد و یا با آنها همراه خواهند شد. اما واقعا این سیاست تا کجا و تا کی کاربرد دارد؟ بر همین مبنا سیاست سانتریستی حکا نیاز مبرمی به فعالیت پراگماتیستی دارد تا این خط حفظ شده، ندوام یابد، و خلاء ناشی از بی‌سیاستی پر شده و فعالیت عملی مبرا از تئوری بدون توجه به انحرافات و موانع وجود داشته باشد، تا سیاست بینابینی بودن تثبیت گردد.

### باز هم در باره جنبش مردمی

در این مورد نیز هلمت همان سیاست دو بخش دیگر را در پیش گرفته و بدون اینکه انتقاد اصلی را جواب دهد فقط سعی نموده با انتقادی در این خصوص به اتحاد سوسیالیستی از پاسخ دادن طفره برود. در بخش قبل موضوع و انتقاد مشخصی وجود داشت که مختصراً به این شرح بود: "کردستان در بسیاری از مقاطع پیشرو جنبش توده‌ای در ایران بوده، اما در جریان به میدان آمدن جنبش مردمی اخیر، فضای سکوت و انفعال بر غرب کشور حاکم بود؛ این وضعیت نه بنا به انفعال خود کارگران و مردم کردستان نسبت به جنبش سراسری بلکه بنا به سیاست احزاب پر نفوذ و به طور مشخص کومله بود. در جریان جنبشی که در سراسر ایران و بخصوص در کلان‌شهرها جریان داشت، عموماً مردم در سالگردهایی مثل شانزده آذر، سیزده آبان، ۲۲ بهمن و... با شکلی از قرارهای مردمی که از طرق مختلف مثل اینترنت، پیام‌های تلفنی و... برقرار می‌شد به خیابان می‌آمدند. در چنین موقعیتی کومله با توجه به نفوذ و رسانه‌هایی که در اختیار دارد، می‌توانست همگام با مردم در سراسر ایران، خطاب به

کارگران و مردم کرد فراخوان دهد و کردستان را از انفعال حاکم در این رابطه خارج نماید، اما کومله حتی یکبار چنین اقدامی نکرد" (۴)

هلمت در این مورد در حد یکی دو پاراگراف بدون جواب دادن به این انتقاد مشخص حرف می‌زند و در واقع حرف‌هایی می‌زند تا چیزی نگفته باشد! و خواننده را همچنان در مقابل این سوال باقی می‌گذارد که بالاخره آیا سیاست انفعال و ندادن هیچ فراخوانی در کردستان، در گرم گرم جنبشی که طی یک سال در سراسر ایران وجود داشت، از جانب کومله صحیح بود یا نه؟ آیا کومله حتی نمی‌توانست یک فراخوان اعتصاب، مثل اعتصاب اردیبهشت سال ۸۹ در قبال اعدام فرزاد کمانگر و چند نفر دیگر دهد؛ و یا در شرایطی که مردم به یکدیگر فراخوان و خبر می‌دادند و در موعد‌های مشخصی هزاران هزار به خیابان می‌آمدند، آیا کومله نمی‌توانست همراهی نماید و فراخوان به خیابان آمدن در کردستان به همراه مردم در شهرهای دیگر ایران بدهد؛ اما تنها چیزی که اگر بشود نام آن را پاسخ گذاشت، او می‌گوید: "آیا موضع حزب کمونیست ایران که در دهها مقاله و مصاحبه و متون ترویجی بموقع و سر بزنگاه بیان شده است و در مورد آن تبلیغ شده است و در معرض قضاوت جامعه قرار گرفته است، هیچ‌سختی با سخنان و نوشته‌هایی که منتهای بعد از وقوع حادثه با عباراتی مبهم و دوپهلوی سرورکله شان در سایت اینترنتی این جمع پیدا شده است، دارد؟" (همانجا)

اما آیا مقالات شما بر فرض که تناقضی هم نداشته‌اند - که اینگونه نبود و من در بخش اول با فاکت‌های مشخصی آن را نشان دادم - یک فراخوان به اعتراض عمومی در کردستان داشت؟ آیا بطور مشخص در شانزده آذر، ۱۳ آبان، ۱۸ تیر، ۲۲ بهمن و... که مردم با هزار مشقت و از طرق مختلف به هم خبر می‌دادند، شما اقدامی کردید؟ و شما که از موقعیت خاصی در کردستان برخوردارید و در این مقاله نیز به کرات سعی نموده‌اید آن را به رخ ما بکشید چه کردید و چرا جنبشی را

در حالت انفعال نگهداشتید؟ هلمت در مقاله اش از کنار این انتقاد عبور کرده و حاضر نیست به این اشتباه تاریخی اعتراف نماید. جمله معروف "پراتیک معیار حقیقت است" اینجا کاربرد دارد و نه آنطور که شما تعبیر می‌کنید؛ یعنی اگر با تمام قطعنامه و اطلاعیه‌هایتان در آن مقطع منشاء اثر انقلابی می‌شدید، بله حق با شما بود، اما بلعکس شما به طور اخص منشاء انفعال و سکون در غرب کشور و به طور اعم در جنبش سراسری سال ۸۸ شدید.

و اما انتقاداتی را که هلمت بجای پاسخ مطرح نموده: "یعنی بجای شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، در همسویی با شعار "مرگ بر دیکتاتور" شعار "مرگ بر سیدعلی" را جانشین می‌کنند. استدلال این بود که در تظاهرات‌های چند ماه پیش، این شعار تحت تاثیر تغییر فضای منطقه از طرف عده‌ای از تظاهرکنندگان شنیده شده است. در حالیکه میرهن است "سید علی" یا هر دیکتاتور دیگری در این نظام، عنصری از رژیم سرمایه‌داری ایران است" (همانجا)

واضح است که سید علی هم یک عنصر از نظام حاکم است، اما در جنبشی که با شعار رای مرا پس بده آغاز شد و گام به گام رادیکال شد و به شعار مرگ بر دیکتاتور رسید، و در نهایت بخش‌هایی از جنبش شعار مرگ بر سید علی سر داد، طبیعی است که باید از آن حمایت می‌شد و هر کس به سهم خود آن را تقویت می‌نمود. مثل دوران انقلاب که مردم به شعار مرگ بر شاه رسیدند که سمبل مبارزه علیه نظام سلطنتی بود. ارتقای گام به گام جنبش و وظیفه همه کمونیست‌ها بوده و همه اینها در راستای ساختار شکنی و در نهایت سرنگونی است. آقای هلمت توجه نکرد که از همان ابتدای شروع جنبش مردمی شعار سرنگون باد جمهوری اسلامی با تیتراژ درشت، در تمام شماره‌های به پیش جزء یکی از شعارهای اصلی زیر نویس بوده و هست. شعار مرگ بر سید علی یک گام با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی فاصله داشت و اگر جنبش با همان شدت ادامه می‌یافت و اصلاح‌طلبان مانع آن نمی‌شدند سر بزنگاه باید این شعار نیز مطرح می





## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

شد. خواست رفتن سید علی و در واقع ولایت فقیه، در نظام جمهوری اسلامی ایران چیزی نیست جز خواست رفتن و سرنگونی جمهوری اسلامی؛ ولایت فقیه رکن اصلی نظامی اسلامی در ایران است و مطالبه سرنگونی آن هم تراز است با سرنگونی جمهوری اسلامی و همانطور که گفتیم فقط یک گام تا طرح شعار سرنگونی فاصله داشت و در نتیجه پله مهمی در رسیدن به مطالبه سرنگونی خواهی بود. نظام جمهوری اسلامی در ایران را بدون ولایت فقیه به دشواری می توان تصور کرد و مردمی که در خیابان این شعار را سر دادند گام مهم و بزرگی در راستای مقابله با نظام برداشتند و پس از شعار مرگ بر دیکتاتور، شعار "مرگ بر سید علی" و "مرگ بر اصل ولایت فقیه" نقطه عطفی برای جنبش بود. چطور ممکن بود در مقابل شعارهایی مثل "یا حسین میر حسین" و دیگر شعار های راست و اصلاح طلبانه از چنین شعاری حمایت نکرد؟ هلمت نمی خواهد تاریخ مارکسیسم و انقلابات را به خاطر بیاورد. وقتی کارگران و مردم در روسیه شعار "مرگ بر تزار" سر می دادند بلشویک ها و انقلابیون به درستی از آنها حمایت کردند چون تزار بالاترین شخص در این حکومت و سمبل حکومت استبدادی بود. طبق نظر هلمت وقتی که در جریان انقلاب ۵۷ مردم شعار "مرگ بر شاه" می دادند و یا در روسیه هنگامی که "مرگ بر تزار" شعار مردم بود، کمونیست ها باید در خانه می نشستند تا روزی که مردم شعار "سرنگون باد حکومت" را بدهند. در مصر و تونس هم اشکال این نبود که مردم شعار "مرگ بر مبارک و بن علی" می دادند بلکه اشکال در این بود و هست که این مطالبه را در ادامه مبارزه به سرنگونی تعمیم ندادند. البته در مصر وقتی استراتژی جنبش ۶ آوریل که بر خواست برکناری نظامیان منطبق شد و دور دوم اعتراض و مبارزه

مردم بالا گرفت و چندین کشته و صدها تن زخمی شدند، و انتخابات را تا کنار رفتن نظامیان تحریم کردند، در واقع تداوم انقلاب مصر رقم زده شد. بعبارتی دیگر در هر مرحله از انقلاب و جنبش هر حرکت و شعاری که باعث پیشروی و ارتقای آن شود قابل حمایت و تقویت است و بل عکس هر آنچه که آن را به انحراف و یا سازش بکشاند باید مورد نقد و نفی قرار گیرد.

### مداخله کمونیست های کارگری در بحث

اما اصغر کریمی، مصطفی صابر و چند تن دیگر از کمونیست های کارگری نیز وارد این مجادله شدند تا شاید آب را گل آلود کنند و از آن ماهی بگیرند. حرف های صابر و تلاش برای اینکه ثابت نمایند شخصیت حقیقی و یا حقوقی من روشن نیست و ظاهرا من نام مستعار رفقا ایرج آذرین و رضا مقدم هستم، آنقدر بی ارزش و حقیر است که ارزش پاسخگویی ندارند و فقط باید بگویم که از این پس بیشتر با نام من و دیگر کارگران سوسیالیست نیز آشنا خواهید شد.

اگر تهمت ها و حاشیه حرف های او را بتکانیم کنه کلامش همان حرف حکمت است که سعی کرده با زیرکی و در ارتباط با جنبش توده ای سال ۸۸ آن را بزک کند. او چنین می گوید: "بگذارید به دو مثال متاخرتر نیز، که لاف اقل برای نسل جوان آشنا تر است یعنی انقلاب ۸۸ در ایران و انقلابات مصر و لیبی و تونس، بپردازیم که تماما بر اهمیت و درستی مباحث منصور حکمت در مورد کسب قدرت سیاسی توسط احزاب کمونیستی کارگری تاکید میکند. در انقلاب ۸۸ کافی بود تنها پنج درصد از جمعیت سه چهار میلیونی تظاهرات کننده در تهران و فعالین این تظاهرات ها بطور روشنی خط و سیاست حزب کمونیست کارگری را دنبال میکردند. بر چنین صورتی فضای تظاهرات ها متفاوت میشد، شعارها و مطالبات دیگری حاکم میشد و این پنج درصد این توان را داشت که هژمونی یک خط سرنگونی طلبانه، رادیکال و کمونیستی را غالب کند. توازن قوا تغییر میکرد، طبقه کارگر هم فعالانه به

میدان میامد و مردم کردستان هم با مشاهده افق سرنگونی و کمونیستی فعالانه وارد انقلاب میشدند. در اینصورت ما حداقل در موقعیت قدرت دوگانه قرار گرفته بودیم" (۵)

اولا که وقتی حکمت می خواست با ۵ درصد و خیلی کمتر از اینها و حتی چند نفر قدرت را بگیرد سال ۷۹ بود. او گفت بیابید روی سرنگونی رژیم امسال- سال ۷۹- شرط بندی کنیم؛ و در آن شرایط که نه جنبشی در خیابان وجود داشت و نه تشکل های کارگری و نه جنبش توده ای و ... ، بنابراین کریمی موضوع را تحریف می کند. این اوهم پروری و روش بلانکیستی ناظر بر آن نه فقط آن زمان تئوریزه شد بلکه از آن تاریخ تا کنون کمونیست های کارگری، از هر نوع و رنگ، آن را همیشه تکرار کرده و اعلام کرده اند که رژیم سرنگون است و انقلاب است، و بدون حضور طبقه کارگر و حتی بدون حد اقل نفوذ و قدرت حزب، قدرت سیاسی را بدست خواهند گرفت.

حتی درک و برداشت اصغر کریمی از شرایط سال ۸۸ نیز غیر مارکسیستی و مغایر آنچه است که به واقع انجام دادند. ایشان می گوید اگر پنج درصد بودیم چه می کردیم و چه می شد! اولاً که شما بدون همان پنج درصد می گفتید رژیم افتادنی است و کار به جمعه نخواهد رسید و ما قدرت را خواهیم گرفت، و فراخوانی دادید که هیچکس به آن اهمیتی نداد و ... کریمی نمی داند که با اگر و شاید و باید انقلاب به سرانجام نمی رسد؛ انقلاب یک پدیده ایژکتیو است که بر اساس سطح مبارزه طبقاتی رقم می خورد و دخالتگری ما نیز بر اساس واقعیات جاری است که می تواند موثر باشد و نه اما و اگر ها. او سعی می کند اینگونه جلوه دهد که گویا اگر همیشه بگوییم وضعیت انقلابی است و جار بزنیم که هر دم حکومت سرنگون است و در هر شرایطی - حتی اگر پنج درصد و کمتر هم باشیم - حکومت را می گیریم، خیلی انقلابی و طرفدار انقلاب می شویم و در غیر این صورت مخالف انقلاب و سرنگونی به شکل انقلابی خواهیم بود. او با این مغلطه هم سعی می کند خوانندگان را





## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

بفریبید؛ در فراخوان آنها که نه پنج درصد، نه نیم درصد بلکه حتی افرادی به تعداد انگشتان دست نیز شرکت نکردند، عمق ذهنی گرایبی و بلانکیسم کمونیست های کارگری نشان داده می شود.

می خواهم اینجا به یک واقعیت مشخص دیگر اشاره کنم. در جریان جنبش توده ای، اتحاد سوسیالیستی کارگری با اطلاعیه های مشخصی توضیح داد که کسب هژمونی بر جنبش توده ای باید استراتژی کارگران سوسیالیست و انقلابی باشد؛ و بر این مبنا تاکید داشت که جناح چپ جنبش کارگری می بایست استراتژی خود را - که همانا تلاش برای ایجاد تشکل های توده ای بود - به استراتژی کسب هژمونی سیاسی تبدیل نمایند - همانند اتحاد عملی که جناح چپ جنبش کارگری در اول ماه می سال ۸۹ به انجام رساند - و در نتیجه با برنامه ریزی و سازماندهی و از جمله اتحاد عمل راه را برای ایجاد آلترناتیو لازم هموار نمایند. این سیاستی است که می توانست جنبش را دو قطبی نماید و پنج درصد و یا هر درصدی کمتر یا بیشتری را در آن ایجاد نماید؛ اما کمونیست های کارگری و یا حکا در این رابطه نه تنها راه جنبشی را طی نمودند و هیچ توجهی به این امکان عملی نداشتند بلکه عکس هر یک راه اتحاد عمل های بی فایده و بی معنا را در پیش گرفتند - کمونیست کارگری با سلطنت طلبان و حکا با کمونیست های کارگری - در واقع حکا و کمونیست های کارگری شیپور را از سر گشادش می دمند، و آنجا که جنبش به اتحاد عمل نیاز دارد به آن بی توجه هستند و آنجا که نیاز به مبارزه با انحرفات دارد راه همزیستی و مماشات را انتخاب می کنند. با این تفاوت که کمونیست های کارگری از روی بی پرستی و حکا در نتیجه بینش سانتریستی به این کج راهها می غلطند.

ما کارگران سوسیالیست در جنبش مردمی سال ۸۸ با تمام قوا شرکت کردیم و تلاش نمودیم تا هر آنچه ممکن است برای

رادیکال نمودن این جنبش و اعمال هژمونی بر آن انجام دهیم اما هرگز با ذهنی گرایبی سعی در فریب اذهان نداشتیم و نداریم. بر همین اساس است که نسبت به کومله انتقاد داریم و سیاست کومله در کردستان در سال ۸۸ را مورد انتقاد قرار می دهیم. بلکه این واقعیتی است که اگر در جنبش مردمی سال ۸۸ پنج درصد تحت تاثیر سوسیالیست ها بودند می توانستیم به سمت کسب هژمونی جنبش حرکت کنیم، اما این بحث سوسیالیسم کارگری است و نه آقای کریمی ست که مغلطه می کند تا غیر واقعی بودن تحلیل های حکمت را لاپوشانی نماید. آقای کریمی! شما هرگز از شرایط حرکت نکردید و توجهی به این نداشتید اید که جنبشی در خیابان ها وجود دارد یا نه، جنبش کارگری در چه سطحی است و شرایط سیاسی و اقتصادی چیست، و جناح چپ چه تعداد نیرو دارد و در چه موقعیتی است و نیروهایی که در جنبش و در خیابان وجود داشتند چه توهمات و چه سطحی دارند و تا کجا پیش خواهند رفت. در واقع سیاست و تاکتیک کمونیست های کارگری تابع اوها و ذهنی گرایبی است. در جنبش سال ۸۸ با توجه به توان سوسیالیست ها و دیگر فعالین کارگری می شد جنبش را رادیکال نمود - که البته آنها سهم بسزایی در همین میزان از رادیکالیسم پیش رونده آن داشتند - و مهمتر اینکه با همکاری جناح چپ جنبش کارگری ممکن بود آلترناتیو کارگری را ایجاد نمود؛ ما در این رابطه و در آن دوره انتقادات خود را از جناح چپ جنبش کارگری، که نسبت به جنبش توده ای کم تحرک و تا حدودی منفعل بود، داشتیم و آن را ابراز نمودیم ولی امثال کمونیست های کارگری این را ندیدند و با حزبی بی نفوذ می خواستند انقلاب بپا کنند، چرا که سکتاریسم آنها در تناقض با رویکرد جنبشی قرار داشته و دارد. ما در آن دوره گفتیم که اگر جناح چپ جنبش کارگری با برنامه و سازماندهی مطابق با شرایط وارد میدان می شد می توانست در حد خود افکار عمومی و کارگری را تحت تاثیر قرار دهد و جنبش را از یک صدایی رهبران اصلاح طلب خارج نماید. اینها همه انتقادات بجای ما

بودند ولی حکا و کمونیست کارگری راه را در اتحاد عمل با یکدیگر دیدند؛ حکا در جایی که ممکن بود بسیار موثر باشد - کردستان - دست روی دست گذاشت و حزب کمونیست کارگری راه همکاری و اتحاد عمل با سلطنت طلبان را، مطابق تئوری های حکمت، برای بدست آوردن هژمونی بر جنبش توده ای طی کرد.

کریمی جنگ کردستان را مثال می زند و عنوان می کند: " ما گفته ایم با پنج درصد میتوان قدرت سیاسی را گرفت. اگر این نگرش برای چپ سنتی و فرقه ای از جمله آنرین - مقدم قابل فهم نیست، انتظار میرفت برای کومله قابل فهم باشد. اما متأسفانه در اینجا هم هلمت احمدیان به موضع غیر انقلابی، غیر دخالتگرانه و غیر مارکسیستی آنرین - مقدم می افتد و نمیتواند از تاریخ کومله دفاع کند. اگر کومله تئوریهایی امروز نوع آنرین و هلمت راهنمای عملش بود نه در تصرف شهرها بعد از قیام ۵۷ شرکت میکرد و نه دست به فعالیت مسلحانه میزد. به بهانه عدم آمادگی طبقه کارگر باید دست روی دست میگذاشت و بورژوازی کرد تکلیف قدرت را به نفع خود یکسره میکرد." (همانجا)

و در ادامه و برای تکمیل تئوری چنج پنج درصدی چنین ادامه می دهد: "کومله در شرایطی که حتی پنج درصد طبقه کارگر را هم با خود نداشت و طبقه کارگر در کردستان از ابتدائی ترین سازمانیابی خود محروم بود، در بازی ممنوعه! "قدرت سیاسی" شرکت کرد و نفوذ بعدی اش در میان کارگران دقیقاً به خاطر همین ایفای نقش در راستای شرکت در حاکمیت، هرچند موقت و نامنجم و بصورت ابتدائی در کردستان، بود." (همانجا)

ایشان پس از آسمان ریسمان کردن های زیاد و به شیوه ای اپورتونیستی که خود را سعی می کند مدافع کومله نشان دهد وارد بحث می شود و پس از آن نظریات حکمت را به خورد خواننده می دهد. او می خواهد چنین جلوه دهد که ظاهراً ما مخالف مبارزه مسلحانه در کردستان بوده ایم و کومله نیز با در اختیار نداشتن پشتوانه توده ای و با اتکا به تئوری حکمت بدون حضور طبقه کارگر و مردم در امر مبارزه موفق شد.





## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

سراپای این ادعا تحریف است؛ اولاً ما هرگز مخالف دست به اسلحه بردن و مبارزه انقلابی جنبش کردستان پس از انقلاب نبودیم و من در همین نوشته قبلی این موضوع را توضیح دادم. و البته هلمت نیز با چنین مبارزه ای مخالفت نداشته است. اما تحریف بزرگ تر این جاست که گویا کومله و جنگ در کردستان بدون پشتوانه توده ای و آمادگی شکل گرفت. این موضوع اصلاً صحت ندارد و همه کسانی که آن دوران را بیاد دارند می دانند که جنبشی عظیم و گسترده در کردستان وجود داشت و نه فقط در سنجندج بلکه در دیگر شهرها و حتی روستاها که انقلاب با مطالباتی مثل خودمختاری و مطالبات اقتصادی ادامه داشت و رو در روی رژیم تازه به قدرت رسیده ایستاده بود. کارگران و مردم پنج در صد نبودند بلکه اکثریت آنها در این جنبش شرکت داشتند؛ و با یورش رژیم و اعلام مقاومت از جانب کومله و ... جنگ و مبارزه ای توده ای و انقلابی شکل گرفت که تا سال ها ادامه داشت. در واقع این کومله و با هر جریان دیگر نبود که جنگ انقلابی کردستان را ایجاد نمود، بلکه این جنبش بود که کومله را جریانی توده ای و ظرف مبارزه قرار داد. کریمی طوری جنبش کردستان را جلوه می دهد که گویی گروهی کوچک به نام کومله به شکل چریکی دست به مبارزه مسلحانه زدند و سپس توده ها وارد صحنه شدند و مبارزه ای شکل گرفت و ... خیر! این تحریف تاریخ است؛ واقعیت این است که جنبش توده ای که در جریان انقلاب ۵۷ در سراسر ایران وجود داشت و با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی خاموش شد، در کردستان چنین نشد و اما (این جا) جنبش توده ها در کردستان به خمینی و جمهوری اسلامی توهم نداشت و در نتیجه در میدان مبارزه برای تحقق مطالبات خود باقی ماند و این مسئله منجر به رو در رویی و در نهایت جنگ در کردستان شد.

اساساً ارتباط با جنبش توده ای و نقش جریان پیشرو در بحث قبلی من مستتر است؛ من همانجا توضیح دادم - و در واقع انتقاد اصلی از کومله در ارتباط با جنبش

توده ای همین بود - که در شرایطی که جنبش توده ای وجود داشت - سال ۸۸- و میلیون ها نفر در سراسر ایران در میدان مبارزه بودند، کومله می توانست با توجه به شرایط کردستان موج قوی از مبارزه به راه بیندازد که مبرا از توهم به اصلاح طلبان باشد و ... در واقع ما معتقدیم که کومله میبایست همانند سال ۵۸ در جنبش مردمی دخالت می کرد؛ هر چند نه به شکل مسلحانه بلکه از طریق همراهی با جنبش توده ای با پرچم کارگری. اما کریمی نظریه ما را ۱۸۰ درجه تحریف می کند و می گوید اگر طبق تئوری های آزرین عمل می شد سال ۵۸ و ۵۹ کومله نباید در جنگ شرکت می کرد و مبارزه تعطیل میشد. هم کریمی و هم بسیاری دیگر از کمونیست های کارگری می دانند که این تحریف و پیچاندن موضوع است. اینجا اختلاف مشخصی وجود دارد و ما طرفداران انقلاب بر اساس شرایط و با توجه به توازن قوا هستیم، اما کمونیست های کارگری می گویند در هر زمان و در هر شرایطی انقلاب جاری است و رژیم سرنگون است و طبقه کارگر هم اگر نبود مهم نیست، ما خودمان حکومت را می گیریم حتی با چند نفر و حتی بدون جنبش و حتی بی ارتباط با شرایط و واقعیت ها. این چکیده همان تئوری است که کمونیست های کارگری را به قهقرا برده، چند پاره کرده و البته یاران منطقی و واقع گرای آنها که این تئوری ها را بی خاصیت دیدند اکنون در کنار ما هستند و یا از آنها روی برگردانده اند. اما حکا هر چند در حرف تئوری های حکمت را قبول ندارد ولی تاکتیک هایش مانند او دور از واقعیات است تا جایی که باعث انفعال در کردستان و در جنبش سال ۸۸ نیز شد.

اما در پاسخ به تئوری های حکمت، کریمی و دیگر کمونیست های کارگری لنین خلاصه و روشن چنین می گوید: "کارگران آگاه برای نیل به قدرت باید اکثریت کارگران را به طرف خود جلب نمایند: مادام که به توده ها فشار وارد نمی شود راه دیگری برای نیل به قدرت حاکمه وجود ندارد. ما بلانکیست نیستیم یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یک اقلیت نیستیم. ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزه طبقاتی پرولتاری علیه گنج سوری خرده بورژوازی، علیه شوینیسم دفاع طلبانه و عبارت پردازی و علیه تبعیت از

بورژوازی هستیم(۶)

بنا بر این تاکید و تکرار می کنم که: آنچه کریمی و امثال او می گویند در بهترین حالت چیزی نیست جز بلانکیسم، و ما مارکسیست ها ضمن اینکه طرفدار انقلاب هستیم و همیشه و در هر فرصتی باید آن را تبلیغ نماییم، بر اساس شرایط، توازن قوا و موقعیت سیاسی و اجتماعی خود انقلاب را تدارک می بینیم؛ و در دوره های خاصی شرایط جامعه وضعیت انقلابی می یابد، ما متناسب با آنها تاکتیک خود را تعیین می کنیم.

### نظر هلمت و تاریخ جدایی ها

هلمت مرا متهم می کند که تاریخ آن دوره را تحریف می کنم؛ و خلاصه کلام اگر در دوره جنگ اول خلیج و حمله آمریکا به عراق که جدایی حزب کمونیست کارگری از حزب کمونیست صورت گرفت، آن بحث ها انجام نمی شد و به اختلافات دامن نمی زدند، نه آن اشعاعات رخ می داد و نه وضعیت جنبش در کردستان عراق به این شکل در می آمد. لازم نیست راه طولانی طی نماییم و زیر و بم تاریخ آن دوران را بدانیم، موضوع چنان آشکار و مشخص است که هم اکنون پیش چشم ما است.

با اوج گیری جنگ در عراق و حمله دولت عراق به شمال و جنوب این کشور، آمریکا و متحدینش در این دو منطقه ممنوعه پرواز ایجاد نمودند، و کردستان عراق در آستانه خود مختاری قرار گرفت و در نتیجه چشم انداز ایجاد "کردستان آزاد" پدیدار شد. بر این اساس احساسات ناسیونالیستی در منطقه بالا گرفت و ناسیونالیست ها از نقش آمریکا و متحدین در منطقه استقبال کردند. در حزب کمونیست نیز گرایش خفته ناسیونالیستی بیدار شد و به سردمداری مهدی و ایلخانی - که اکنون پیش روی ما هستند و سیاست های ناسیونالیستی آنها بر همگان روشن است - از حضور آمریکا و امکان تحقق منطقه "خودمختار و آزاد" حمایت نمودند، آنها حاضر نشدند حمله آمریکا را محکوم کنند و در نتیجه تقابل گرایش ناسیونالیستی و انترناسیونالیستی که سال ها به شکل خاموش و نهان در این تشکیلات وجود داشت به شکل علنی و همه جانبه ای نمایان شد. طبیعی بود که مباحث و جدل های زیادی در این رابطه انجام شد که یک بحران درونی را آشکار می کرد. اینکه







## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

هلمت می گوید بحث های حاشیه ای انجام شد که منجر به اختلافات گردید، و خلاصه اگر از آنها اجتناب می شد ممکن بود از انشعابات و تفرقه جلوگیری می شد، یک واقعیت است (!؟) اما نتیجه آن همراهی همه به سوی اردوگاه ناسیونالیستی بود. باید از هلمت سوال کرد که اگر شما این مباحث را بیهوده می دانستید و می دانید، پس چگونه حدود شش یا هفت سال بعد خودتان در تقابل با گرایش ناسیونالیستی مهدی - ایلخانی از آنها گسست نموده و راه جدایی را در پیش گرفتید؟ آیا شما در جریان جدایی مباحث "حاشیه ای و بیهوده" انجام ندادید؟ و آیا ممکن نبود همین مباحثی که شما در تقابل با جریان ناسیونالیست در جریان جدایی داشتید را، آن زمان مطرح می کردید و با دیگران همراه می شدید؟ اگر می گوید من تاریخ را تحریف می کنم ممکن است نشان دهید که کجا حزب کمونیست به رهبری مهدی حمله آمریکا به عراق را محکوم کرد؟ در واقع همین نگاه ناسیونالیستی به تاریخ آن زمان جدایی ها (جنگ خلیج) و عدم موضع قاطع و پیگیر در تقابل با ناسیونالیسم است که تا کنون باعث برآمد چند گرایش ناسیونالیستی از درون این جریان گردیده است.

اما حتی موضع هلمت در این رابطه، که بسیار عجیب و باور نکردنی ست، با موضع کمرنگ و ضعیف حکا در مقابل ناسیونالیسم متفاوت است و بر همین مبنا واکنش های بسیاری را بدنبال داشت. من فکر می کنم این موضع تا کنون موضع رسمی حکا در قبال جدایی ها نبوده است - هر چند موضع دقیقی در این رابطه رسماً اعلام نگردیده - اما به هر شکل این یک دفاع آشکار از گرایش ناسیونالیستی در آن زمان است و من بعید می دانم رفقای در کومه که بارها و بارها از همین گرایشات ناسیونالیستی ضربه و لطمه خورده و از آن گسست کردند، با این مواضع همراه باشند. به هر شکل من اینجا مبنا را نقد مواضع هلمت که علناً اظهار نموده قرار می دهم. تاریخ واقعی جدایی ها در حکا، نه آنگونه که این روزها کمونیست های

کارگری می گویند، یعنی در نتیجه تقابل "مارکس زمانه" - حکمت - از یکسو و همه ناسیونالیست ها جلوه می دهند و آن را قائم به شخص می کنند، بوده بلکه در نتیجه یک پروسه تکامل دیالکتیکی تضادهای درونی و تغییر شرایط که به تقابل همه جانبه گرایش ناسیونالیستی و جنبشی منجر گردید، انجام گرفته است. در مقابل ناسیونالیست ها طیف گسترده ای از افراد قرار داشتند که هر یک به شکل و نوعی در آن نقش ایفا نمودند.

ببایم موضوع را ساده تر نگاه کنیم، یعنی تاریخ را به عقب برگردانیم و خود را در همان دوران و در مقطع زمانی جنگ اول آمریکا و عراق قرار دهیم. احساسات ناسیونالیستی شدیدی در منطقه ایجاد شد، و حزب کمونیست با این سوال روبرو بود که: آیا منطقه خودمختاری که در آستانه شکل گرفتن بود به نفع جنبش در کردستان ایران است؟ و آیا می بایست به نوعی از این تغییر و تحولاتی که در حال رخ دادن بود حمایت نمود و کوتاه شدن دست دولت صدام توسط آمریکا را به فال نیک گرفت؟ پاسخ به این سوال سیاست به خط شدن جریانات سیاسی پشت سر آمریکا را به دنبال داشت که نمونه بارز آن جریان مهدی و دیگر ناسیونالیست ها هستند. اما واقعا در آن مقطع و با بروز این گرایش در درون حزب کمونیست چه کار دیگری به جز تقابل با آن جریان میشد انجام داد؟ آیا باید همه صبر می کردند تا همان شش سال بعد؟ آیا در جریان یک تقابل و بحران می توان تضمین نمود که همه بحث ها و رفتارها صحیح و بجا باشند؟ اما اگر همه این بحث ها و رفتارها بجا و به موقع نبوده باشند آیا دلیلی بر این ادعا می شود که باید از آن جدال نظری علیه ناسیونالیسم اجتناب میشد؟

اما یک نکته مهم دیگر نیز در بررسی تاریخ آن دوران وجود دارد، و آن این است که همراهی نکردن کومه کنونی با موج اعتراضی علیه ناسیونالیسم و تحمل آن به مدت شش سال ناشی از همین گرایش سانتریستی است که تا کنون بر سیاست این حزب سایه انداخته و یک تفاوت کیفی در جدایی مخالفین آن روز از حکا با جدایی شما از جریان مهدی در شش سال بعد وجود دارد، و آن این است که در جریان جدایی از ناسیونالیست ها، شما اقدام به مبارزه ای همه جانبه و قاطع با ناسیونالیسم

نکردید، تا بنیانی ایجاد گردد که خانه ای انترناسیونالیستی و سلب بر آن استوار باشد، بلکه با موضع نرم و کجدار و مریض باعث شدید تا همواره ناسیونالیسم نه تنها در منطقه بلکه در خانه - تشکیلات - کومه نیز لانه داشته و هر از چند گاهی بخشی از این خانه نشست نماید. واقعیت این است که پیشروی سوسیالیسم در کردستان مشروط به یک مبارزه مداوم و جدی نظری و عملی با ناسیونالیسم بوده و هست؛ و اینکه گرایش ناسیونالیستی تا حدودی عقب نشینی کرد و در موضع ضعف قرار گرفت، بخشا دست آورد همین مبارزات در آن دوران جدایی های جنگ اول خلیج بود و نمی توان آن مبارزات همه جانبه را مباحثی حاشیه ای و بیهوده دانست؛ و در یک جمله باید از هلمت و دیگر فعالین حکا پرسید که آیا با تحقق مبارزه نظری علیه ناسیونالیسم موقعیت جنبش کارگری در کردستان بهتر شد و بهتر خواهد گردید، یا بدون آن؟

### پس گفتار

ذکر یک نکته دیگر را در اینجا ضروری می دانم. همانطور که در ابتدای مقاله گفتم، واکنش های مختلفی به نقد من در باره حزب کمونیست ایران انجام شده و من فکر می کنم این یک مبارزه ی نظری است که اجتناب ناپذیر بود و دیر یا زود در سطح جنبش باید انجام می شد، و بسیاری نیز موضع خود را در این رابطه مشخص خواهند کرد. در این بین حدود شش مقاله و مصاحبه از کمونیست های کارگری منتشر شده که البته بخش زیادی از آنها را، هم در مقاله قبلی و هم در این مقاله که به موضوع مرتبط بودند، مورد بحث قرار دادم که تکرار آنها را لازم نمی دانم. اما در این بین مصاحبه های آسنگران روی داد که البته بخشا همان حرف های کریمی است که به آن اشاره شد، ولی نکته قابل تعمقی در ارتباط با گذشته کومه و حزب کمونیست ایران قبل از جدایی ها در آن وجود دارد که موضوع بحث من است و توضیحی را در این رابطه ضروری می دانم. نگاه آسنگران - و برخی دیگر - به موضوع مورد بحث این است که هر آنچه در آن دوران اتفاق افتاده را از سر وجود و دخالت منصور حکمت باید دید و تایید کرد و او بارها در مصاحبه اش نقش حکمت را (در این میان) منحصر به فرد می خواند.



# Be Pish!

NO : 71

WEEKLY PAPER OF WORKERS  
SOCIALIST UNITY-IRAN  
WWW.WSU-IRAN.ORG  
BEPISH@HOTMAIL.FR

Feb. 2012

News - Political



## تناقضات حزب کمونیست ایران و پراگماتیسم

ایشان موضوع طرح انقلاب دمکراتیک را در برنامه صرفاً یک تاکتیک می نامد! و هر آنچه در کومله رنگ و بوی ناسیونالیستی می داده و نام انحراف بر آن می توان نهاد متعلق به گذشته و قبل از ظهور منصور حکمت در این حزب می داند به نحوی که پس از آن - ترک حکمت از حزب - مجدداً همه انحرافات بازگشته اند. او اظهار می دارد که حتی ما- اتحاد سوسیالیستی کارگری- به گذشته خود نیز پایبند نبوده و به آن لعنت می فرستیم؛ وی ماچرا را به گونه ای توضیح می دهد که گویی من هر آنچه در حزب کمونیست و کومله بوده و هست را نفی می کنم.

چنین بینشی هیچ رنگ و بوی مارکسیستی و دیالکتیکی ندارد. واقعیت این است که همه جدایی ها و تناقضات و گرایشات یک شبه و خلق الساعه ایجاد نشدند، بلکه در نتیجه ی تناقضاتی که وجود داشتند و به مرور درون حکا شکل گرفته بودند، به وقوع پیوستند. از یکسو گرایش هم ناسیونالیستی و هم دیگر انحرافات راستی که بعداً گروه های چند گانه کمونیست های کارگری از آن بیرون آمدند و ... و از سوی دیگر گرایش سوسیالیستی و انقلابی که در تقابل با آنها گام به گام پیش رفت و در جدال با آنها قوام یافت. تقابل گرایشات و نظرات درون حکا بر اساس یک سیر دیالکتیکی بود و نفی خط راست و ناسیونالیستی، با تکامل گرایش سوسیالیستی که درون این جریان وجود داشت و از رفقا آزرین و مقدم گرفته تا حکمت و بسیاری دیگر را شامل می شد. بنابراین این من نه

حکا وجود داشته اند نشان دهند تا بتوانند فرصت طلبانه از آن بهره برداری نمایند. این شیوه ای اپورتونیستی است که دیگر در جنبش از اعتبار ساقط شده است.\*

### زیر نویس ها:

- ۱- هلمت احمدیان، "رابطه تئوری و پراتیک نزد اتحاد سوسیالیستی کارگری"، جهان امروز، شماره ۲۸۲، نیمه دوم آبان ۱۳۹۰
- ۲- "اطلاعی درباره دیدار هیأت های رهبری حزب کمونیست کارگری ایران و حزب کمونیست ایران"، ۲۰ فوریه ۲۰۱۰
- ۳- و.ا.لنین، "وظائف پرولتاریا در انقلاب ما"، دهم آوریل ۱۹۱۷
- ۴- احمد شقاقی، "تناقضات حزب کمونیست و سانتریسم"، به پیش! شماره ۶۹، ۱۵ آبان ۱۳۹۰
- ۵- اصغر کریمی، "در دفاع از یک تاریخ پاسخی به آزرین-مقدم و هلمت احمدیان"، انترناسیونال ۴۳۰، ۱۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶- و.ا.لنین، "راجع به وظائف پرولتاریا در انقلاب حاضر"، تزیهای آوریل ۱۹۱۷

کلیت کومله و حکا در آن دوره و حتی قبل از آن را نفی می کنم و نه بطور کامل تایید، بلکه در مباحث من انتقادات مشخصی وجود دارند. واضح است که در آن دوره پیش از تشکیل حزب کمونیست مبارزه و جنگ کومله و کارگران و مردم در کردستان درمقابل رژیم، موضع آنها در قبال جنگ ارتجاعی ایران و عراق، و دور شدنشان از گرایش راست و تفکرات مائویستی نقاط قوت و انقلابی این جریان بوده، و در مقابل نیز مواردی که به نقد آنها پرداختم گرایش راست و مضر برای جنبش کارگری بوده و هستند. بنابراین این نگاه امثال آسنگران این است که حکمت اگر در یک رستوران نیز زمانی قهوه خورده آن رستوران و قهوه آن و هر آنچه و هر آن کس که، تا زمانی که او در این مکان بوده، آنجا حضور داشته اند باید مورد دفاع و تعریف قرار بگیرند و پس از خروج حکمت از آن باید مورد لعنت و ناسزا و نفرین باشند. حال که موضوع بحث ما نه یک رستوران بلکه حزبی بزرگ در دهه شصت است که حکمت در آن حضور داشته، اما آسنگران وامثال او این حزب را به نام او سند زده اند و با حس مالکیت به آن نگاه می کنند. این شیوه برخورد هیچ رنگ و بویی از حقیقت و مارکسیسم ندارد و بسیار سطحی و عقب مانده است. و این واقعیت با یک نگاه کوتاه به سیر قهرانی کمونیست های کارگری تا کنون عیان می شود.

بنابراین من سعی نمودم علل و سیر رشد یابنده گرایشاتی که باعث جدایی شدند و در نهایت گرایشات سیاسی کنونی را ایجاد نمودند، و نیز جایگاه هر یک را هم در آن دوران و هم امروز در ارتباط با حکا و جنبش بررسی نمایم. امثال آسنگران فقط با گل آلود نمودن آب سعی دارند به تمامی ما در مقابل هر آنچه در گذشته در کومله و

آدرس سایت اتحاد  
سوسیالیستی کارگری

[www.wsu-iran.org](http://www.wsu-iran.org)

آدرس سایت کارگر امروز

[www.workertoday.com](http://www.workertoday.com)